c

MS BW
IVANOW
0036

001603217

36

Majmaʿu'l-qawāʿid

(Chirography)

36

مجمع القواعد

Smith
27.II.27.

بسم الله الرحمن الرحیم

ای انکه بحمد تو چه یارای دبیر — تا شمه ان کند بکاغذ تحریر

... نه درج افلاک است — در حوصله سخن برون است

چون نعت رسول کرم اغاز — گردید خرد بنغمه دم ساز

در فهم دو کامی ا در اید — وصفش بزبان چگونه اید

ناچار بشرح ان فرد ماند — رهوار قلم بمدعا راند

از ابتدا طفلان خورد سال که خاطر انها به استعداد اکتساب القاب و استفهام ذات الفاظ راجع بود ورقی چند در باب بحسب لیاقت العزیز دلها واجب و ناگزیر داشته بعبارت عاری در دو فهم مرقوم گردیده به مجمع القواعد عد

[illegible]

موسوم ساخته به چهار فصل ترتیب داده اگر مبتدیان که زبانی
بسته بزبان دارند و راندک فرصت به استمداد مصاحبتش
از قوانین مطالب واین عبارات وا رسیده برقم خطوط
و عرایض و فرامین واحکام سعد رسا... بایدکه اول مبتدی
خبر را که بنای عمارت عبارت ازانست فرزند دارد و مدارج الفاظ
صغیر و کبیر را که سرمایه دانش و بنیش ملحوظ دارد و توفیق رفیق
رفیق باد فصل اول درمکاتبات که بخوردان و بزرگان و خواتین
عالیقدر و ارکان هم عهد امرایان عالی مرتبت و راجه‌های
بلند منزلت و یاران صداقت کیش و نیکو دیان حقوق اندیش
مرقوم گردیده تحریر یافت   ~~برخوردار اقبال نشان عزیز القدر~~
~~عزیز ازجان همواره بظل عاطفت ایزد بیجان باشند~~
~~بنیله~~ رقعه برخوردار کامکار نور الابصار در حفظ ایزد آفریدگار
بعافیت باشند مکتوب بهجت اسلوب ...
وصول افروخت کواکب مرقومه مسرت و ...
انجامید مبهج و منشرح ساخت همرین این تا حصول

ملاقات نویسان حالات باید بود که تسکین خاطر است
ایام بکام باد رقعه بفرزند برخوردار اقبال نشان عزیز القدر
عزیز از جان همواره بظل عاطفت ایزد سبحان باشند
از مبادی ایام مفارقت چند قطعه خط در باب تقید رقم
خیریت ها تبلیغ یافته بجواب یکی هم مسرور نساخته باعث
تعجب است اگر از راه طعونت تحریر مکاتبات را
ترسیل اخراجات معطل داشته باشند از دانای
ایشان خیلی البعید چرا که نوید صحت شما بر صدها تفوق
دارد باید که علی الرسم گلدسته به ارقام رقایم تغافل و
تساهل ننمایند که خشنودی خاطر از آنست جمعت اندر آوردن
باد به همشیره زاده برخوردار سعادتمند نور دیده بجان پیوند
همواره به نخل کامرانی بوستان زندگانی متمتع بوده سیر بکام
باشند بعد دعوات تربیات مکشوف خاطر عزیز گردانیده
می آید شکر بدرگاه الله سبحان که احوالم بخیر است مکاتبات
بهجت اعالیت مشعر خبر منفر تهای العزیز القلوب تواتر

دادن

در احسن زمینه رسیدند و از معاینه اش نور دیده و همراه گشته
نیز بالا گشت از آنجا که دل با استماع مژده صحت و عافیت آن عزیز
از جان صحیح تو امان و ایمان گران می باشد لازم که تا انقراض
ایام ناکام مساعدت ترقیم حالات بشر اسر مباهات مسرور
و مبتهج میساخته باشند ابواب دولت گشاده و اسباب
جمعیت آماده باد به برادر خورد برادر گرامی قدر والا قدر همیشه از جان
عزیز به مقاصد دلپذیر و مطالب مافی الضمیر کامیاب باشند
:. ترقیات درجات که تمنای دولت از درگاه خداوندگار بی نیاز
مسئلت نموده مکشوف رای سعادت پیرای میسازد
الحمد لله رب العالمین که بسامع افروزی اخبار خیریت آثار آن
برادر کامکار در عین انتظار اطمینان خاطر میسر گشت و دل
الفت منزل را عالم عالم خرمی تازه و جهان جهان خوشنودی
بی اندازه پدیدار آمد از آنجا که بر سبیل همیشه ملاطفات نگارش
خورد در بین لطف الملاقات است باید که به تحریر رقائم
مسرت افزا همواره مسرور افزای می باشند جمعیت ظاهر

باطن روزافزون باد برادر عموزاده برادر اقبال نشان بطل
عاطفت یزدان دایمان در امان باشند بحمدالله این
حدود از فضل رب المعبود بحمد است و خبر سبب العزیز القلوب
نیکو مطلوب ملاطفه مسرت آمود در زمان اسعد و
اعوان مستفید پرتو دریافت اختر مسرت و شادمانی از مطلع
انوار کامرانی برتافت از آنجا که دیده منتظر بمعاینه سطور
مکاتبه موفور السرور دلپذیر پر نور و دل مهجور به استماع نوید عافیت
آن ابا سر اسر سعادت مسرور است باید که بمعامله التعویق
به تسطیر نامه بهجت شمامه مشام محبت انسجام را از نکهت
خورسندی ختن ختن معطر سازند تفضلات ایزد ذو الجلال
شامل حال خیر مآل آن خجسته خصال باد برادر خالوزاده
نوباوه گلشن دانش و نونهال چمن بینش برادر عزیز گرامی
حوصله همواره به اثمار مقاصد دلخواه بهره کام باشند شکر الله تعالی
که طرفین خیریتها حاصل است مسرت نامه طرب افزا در زمان
[illegible] احسن داد آن تحسین سرور افزای خاطر منتظ

۴

گردید حقایق مرقومه مفهوم گشت باید که با انقضای اوقات
فرقت بهترین نمط به تحریر احوال خیر مآل مسرور الوقت
بنموده باشند که طمانیت دل از آنست بهجت و نشاط
روز افزون باد **بدوست خورد** محبت مبنی سلامت
سامع افروزی مژده تندرستی العزیز دلها جوینده ناصبور حاصل
گردید و بسرور بی اندازه پدید آمد بنای دلواز اخلاق خار اساس
واساس وفاق صمیمی استحکام یافت با حصول ملاقات
سراسر مباهات نیز سبیل مکاتبات و رقم حالات
استقلال داشته باد کام میسر نخواهند شد زیاده جمعیت
باد **بدوست برابر** گل گلزار محبت و انجاد بلبل شاخسار مودت
وداد رشحات مکرمت مستجاب الدعوات مبتسم و خندان
بوده در آغوش هوای خورمی باده تر دارا دکلدسته نامه
که آماده رنگ دلجوی الوان بود و بمشام نشاط در دو عمق
مشام بود ابسام روح طراوت تازه گرفت و ارواح و جان
دل نکهت بی اندازه پذیرفت گلشن لکا نکهت سرسبز

گردید و چمن اخلاص شکفتگی رسید از انجا که سایر گلدسته

بحایف روح پرور مشتاقانست لازم که رقعهٔ خرمی عزان

به اسراری جویبار محبت نامه ریاض طرابت ریاحین امانت

گل گل شکفانیده باشند حدایق مراد تازه بهار باد بیت گلان

ملاذ مهربانان معاذ مخلصان سلامت مشتاق الملاقات

بعد اشتیاق مالا یطاق مواصلت کثیر المسرت که جرایان

لفیضی بر لوح ضمیر مرتسم نسبت مکشوف خاطر تلطف و خاطر

دیگر داند احوال این مستهام عقیدت الایام بهر نوع

ممنون و موجب شکر است و صحت ذات سراسر صفات

از جناب مستجاب الدعوات مسالت دارد و صحیفهٔ شریفه

که از زبان اسمعیل ایلچی ... مصدر شده بود در عین

انتظار بصارت چشم و نظارت جسم افزود امید که همیشه

متوال به اصدار ملاطفه مخاطفه که بشارت وندلس دیده وقت

گزیده بر شاه راه انتظار چون گوش از در دوخته دار بر السلام کرام

مفخر و متار مبذول فرموده باشند دولت روز افزون باد

به برادر کلان مشفق قدردان مظهر لطف و احسان امیدگاه

بیکلربیکی سلامت :: بعد ابراز مراسم نیاز مرفوعه رای انور

و منکشوف خاطر خردپرور گردانیده می آید :: عنایت نامه

لطف شمامه در ساعت سعید پرنور ورود نمود معطر ساز

مشام مشتاقان گردید بمطالعه مضمون کرامت مشحون

نکهت نوید بهجت جاوید صحت ذات سامی بدماغ دل رسید

بیت از دست زبانی که برآید کز عهده شکرش بدرآید

ناچار اگر مهم مطالب فکر آید بکدام شغل اشتغال نماید

از آنجا که اشفاق آن یگانه آفاق فوق الحد است رجا که

همین روش به ارسال شفقت نامجات فیض آمود

تسکین بخش این مسکین باشند مقصود ظاهر و باطن

حصول خاطر لطف مواطن باد به برادر کلان صاحب

مشفق کرم فرمای برادران سلمه الله تعالی همیشه

بر مسند دولت تمکین مستقر بوده کامروائی نیازمندان

باشند لوازم عجز و نیاز که لازمه عریضه فدویان عقید

ثانیه ست بعد ادای اداب مادحب معروض رای فیض نمود

میکرداند رحوال این نبانه استمال ارتوجه ایزدو الجلال

لازم الشکر است وتنهدرسی ذات ستوده صفات

از درگاه مجیب الدعوات شب در روز مسالت دارد

شفقت نامه سامی که ازراه تیرد دانی مصدور شده بود

بشرف ورود ان اعزاز تازه واقعی ارزانی انداره کرد بدیدار انحا

معاینه سواد سطور عنایت نامه عظامی طوطیای ابصار

چشمان منتظر است ترقب که بطریق استقبال به ارسال

رسل ورسایل یادبیفر موده باشند الهی تا طلوع نیر اعظم

عطیه بخش عالم سایه بلندپایه قدردان مقدروان

سایه رکت نیاز منیدان ممدود دارد صاحب

قبله حدالکان فیض بخش فیض رسان ملاذی ملاذالانامی

مقدومی دلی نعمی صاحب سلمه الله تعالی اداب

تسلیمات فراوان دکبور تنایت الی بیانات که لازمه عقید

دیناز مندیست بتقدیم رسانیده معروض میدارد وصله مین

حقایق
ادام

حقایق انتمای بجنابت خوش خلق و اعلی مستوجب تشکر اسباب
و صحت لکم ذات گرامی صفات از درگاه کریم کارساز مدام ؛
مستدام عنایت نماید کرامت نامه فیض آمود در زبان
محمود داداران مسیح و شرف ورود فرمود بحصول این دولت
گرانمایه اعزاز تازه یافت از آنجاکه اشفاق بالا الطاف آن صیلهٔ
کونین جان پرور قدر و بالست امید که تا شهره اندوزی محفل
فیض مشاکل به اصدار صحایف شرایف و ایراد رسایل
جلایل یاد آوری غلامان عقیدت نشان می‌فرموده باشند
تا از طلوع لوبه خورشید گرمی بازار جهان است مدظله العالی

خداوند نعمت قبله بیگان سلامت

سجدات بندگی بجبین دل گزارش داده بدر لواء آداب
تسلیمات و دوات پورسات مکشوف خاطر شفقت
ذخایر آنمرفوعه رای انور میگرداند شکرانه در جان بخشی
جهان آفرین که احوال تو جهانی [illegible] قبله‌گاها تعیین احوال این
کمترین مسکین بحمد قرین است و بدعوات صحت ذات

مجراي الیقات ذخیرجات و نجات از درگاه مبیح حسنات
بمواطبت واد ولوا رسنامه قدر افزا در اوقات خجسته
و ساعات فرخنده بورود فیض آمود معرعه مفخر گرداند
برار سپاس بیقیاس واهب العطایا بجا اورده از انجا که اصدار
مقاوضه شریف دایر و ملاطفه لطیف اسمالت نحش
دل نحیف است توقع که بانقراض ایام ناکام محرومی
دیدار حصول سعادت مواصلت بیا دادری قدردانان
عقیدت اسماس خرار د متار میفرموده باشند البته لحا
الحال فیفرسان نیازمندان را بر رسانده دولت ابد پیوند
ممکن و سعفر دسته مطالب ولیدید و مقاصد نامی النفرا
کرامت کناد : خانصاحب قدردان فیافرمان سلامت
نوار سنامه عالی که در باب ارسال چند شیشه جلاب
قلم اذل صدر یافته و رحش ارمنه مفخر و مباهی گرداند
لله الحمد که نوید صحت مزاج و هاج مسامع
اخر در گردید و عیکه نوش عقیدت منوس عمدو
...

شگفتگی تازه گشت خداوندا من بسبب کثرت مهربانان
را رهبری بشمیر امیر لیست و سوار بر سبیل ان معمور مانده
سالها الیوم بعد انقضای ایام ناکام بسر انجام این مهام
ساعی و سرگرم بوده زود برآرزو در ارسال حضور خواید
نمود ایزد سبحان آن خداوند قدردان مکارمان را صدرنشین
مسند دولت و اقبال و بزم آرای محافل جاه و جلال و آسیه
تا ابد الدهر فیض رسان خاص و عام دار

خانصاحب دلنشان مهربان دوستان سلامت

اخگر فراق که در سینه مشتاق شعله ها برافروخته آتش سوزان
نکند در سینه با خاراندم بمطالب مدت ندیدم مبادی گر دیده
که دیده فرقت گزیده از سرانه جریان جوی دیده هرچه که ندیده
صورت ابمعی را در آینه خیال بچشم انصاف باید دید
بیت قیاس کن که چه حالت بود درین صورت [illegible]
بهر حال اگر طول ستم تا [illegible] مهاجرت به ارسال
مراسلات شاد آید مخلصان باشد بعید از اتحاد دلی و محبت

از یاد قلبی نخواهد بود تا سر اخلاص مرکوز خاطر بر سر اختصاص باد میر صاحب مهربان مظهر لطف و احسان سلامت باشند

شداید فراق گنجایش سد بر تحریر نیست مقر و بیان راز
مشتاقان قلم نامحرم است لهذا بر وقت ملاقات کلمات
زبانی وا گذاشته مرقوعه رای رزین میگرداند نامه عنبر آگین که
در بر حسن جنتش نامه اخوان حسین و دست ختن ختن معطر
ساز دماغ مشتاقان گشت و نایره اشتیاق ملا یطاق
اندکی از کانون دل فرو نشست دانای راز نهان آگاه است
که دل اضطرار بحصول دولت مواصلت همه تن چشم
گردیده لیل و نهار بر شاه راه دیده در انتظار می باشد
اگر بتشرف قدوم میمنت لزوم کلبه احزان را رشک افزای
گلستان سازند عین لطف و کرم است مدارج دولت
و اقبال در ترقی و تزاید باد میرزا صاحب شفیق
... رفیق ... سلامت ... مشتاق ... مواصلت
مواصلت یا پایان ندارد چنان بر صفحه کاغذ و زبان آید

مها من دایم در دل داند دو اند و بس مفاوضه

گرامی اشتمال بر شکوه نامساعدی روزگار ناهنجار که خصوصاً

بر احوال بسر و نحو دامن گیر حال است ورود بلطف

فرمود اگرچه بحسب ظاهر از مطالع مضمون خیریت مشحون

خاطر منتظر مطمئن گشت اما در باطن به اظهار سوگواری و عسرت

اوقات گذاری که مقام لاچاری است زورق دل در

گرداب حیرت فرو رفت محبت الدعوات در همه

اوقات ملالی این ایام ناکام نماید و جمعیت دلخواه

عطا فرماید از آنجا که مخلص بسر مار در دست ترقیات

درجات دست بدعا می باشد امید که برطبق موافقت

موبد بهشت جاوید روزگار خود سعایه لعوق اطلاع بخشند

و اگر ایمای ارطرفی گشود کار منتظر می آید با فصل منقدعه

اوقات تشریف خواهند گردید بفضل الهی در همه جا دیده

حال ناصر و معین ... کریم کارساز القدر سنا ع

لی نیاز را صدر نشین گنجینه دولت دارا دچرا که طلع نیاز

با مجموعه اجل قلیل بمعارف کثیر نوعی معروف است

که ابر در باران نیسان قطره آب بر باب اسیر نایاب [illegible]

امیدواران حق جو را که چشم بر راه از دریای عنایت

سیراب اعتنا متوقع سیرابی و بهره یابی میباشند الحال

که دست دعای دعاگویان وعده طلب باجابت رسیده

یعنی وعده بعید قریب گردیده امیدواری القای وعده

است که تسکین خاطر گردد بر طبق ارشاد کرامت بنیاد

او هم بهره یاب جناب شود هرچه مرکوز خاطر خطیر باشد

جواب عنایت فرمایند که از این عنایت و یافت به دالکه

در باب مبالغت لفظ کردم فرمای تحد او بندر هم رده

گلک مواعظت گردیده بود جلوه ظهور نمود حق را

به خداوند که اگر مفرمای نمی باید چرا که فی است وصول

ولیکن کشف دیانت می نماید که لطفت مقبول

خصوصا [illegible] دولت [illegible] را عهد بستم

دوستی [illegible] دم حق لوای [illegible]

وفا عهد دوستان

9 رقعۀ عنایت نامه والی الفاظ سلاست با کرامت دارا که ذوب

شنونده معناپرست عیت است

نواب صاحب مشفق کرم فرمای نامبرسر عفو و عطا سلمه الله تعالی

اشتیاق که بدیدار تو دارد دل من دل من داند و من دانم و

داند دل من شفقت نامه تلطف آموده متضمن بر شکایت

عدم رسیدن نیاز نامه شرف صدور بخشید مغز دماغ

کردانید مهربانا اجز ترقیم عرایض از سهو و نسیان نبود بمصداب

اتحاد قلبی دل بی اختیار بنه مجبور است به سم که از خود یادی

رسیل مراسلات میشوند نامه این رسمیات عرفه

روزکار معطل به بسطر قایم نیاز نمیکذارند ازانجا که جامی

جهان نمای است ضمیر منیر دوست به اشاری یاد اوری سواد

لعوبین اسماه از لوح دل سست و شویافت و جویز

بیص مدید از کشت الحال تا حصول ملاقات سعادات

الالتام به تحریر نامه سلیقه سلام ناصر نخواهد بود و غیره بیچوری

دخطا لوش مرکوز خاطر خطیر باد

گلشن مرادان ریاض امارت و ایالت و چمن مقصود
ان ریاحین شوکت و بشاشت بر شحات سحاب
مکرمت الهی و امطار اقطار ابر عنایات پادشاهی سبز
و مطرا باد گلدسته نامه تلطف شمامه در زمان محمود داد ان
مسعود دماغ مستان را معطر گردانید هر گاه که بمشاهده ناف
مهوشش را یافته باد مثل دادم آهوان حسن را ختن حسن را
مشک لمع در بر شد و میل سطورش را بر سرمه دان چشم
نهادم دیده را توتیای سلیمانی میسر گشت رقعه دیگر که
کتابت و لوان سرای خلد گشت و سواد نسخه اش بر بیاض
دیده حور حقا که بتماشای جمال شاهد ان حروف بنفشه مو
طلعتان را نقد جان نثار گردانیدن بجا است و بدلربایی
محبوبان طناز الفاظ خوش اسلوبش را گلهای تحسین نهفته
در گل زبان از نثار سخن فرو داده اند سر برکت
این هواخواه سر بآستان بندگی آن خلافت و دولت که در سر سطورش
سر بهار ربود مست نکهت ثنا دماغی گردید از آنجا که رد آنچ

یحیله

صحیفه لطیفه روح پرور شام مشتاقان است ترتیب کریمین
این نامه جان را بفوائح نامه عنبرین آگین معطر و معنبر نموده باشند
الهی بزم مسرت نظم جاه و جلال ایشان بتلطف عزم سرآمد
انفصال را بجمال معشوقان دولت و اقبال ابدالاتصال
در سر بیش دارد راجه صاحب مشفق مهربان
کریم اخلاق عمیم الاشفاق فیض اعم معدن جود و کرم سلمه الله تعالی
بعد تقدیم مراسم عبودیت معروض سامی مهر انجلای
میگرداند شفقت نامه عطوفت مشحونه عز صدور بجناب
نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله و اجلاله ورود
بتلطف فرمود از غایت خورسندی باهم بالیده در پیرهن نگنجید
حسب الانعام در هنگام خوش که مزاج وهاج نواب صاحب
عالیجاه در عین ارتیاح و انشراح بود گذرانیده شد شد بمطالع
ساطع و لامعه جهات مکرمان و تفضلات بی پایان بکمال
ایشان مهربان مبذول فرموده ارشاد فرمایش نمودند که
بعد ملاقات در بابی که معروض خواهد داشت توجه

احسن صورت پذیر خواهد گردید از انجا که مخلص همه جا بدعوات
ترقیات درجات دائما مواظبت دارد درینولا فرصت الوقوع
می انگارد امید که بدلجمعی تمام تشریف شریف ارزانی فرمایند
بفضل الهی همه امورات حسب دلخواه از مکمن بطون بظهور جلوه
خواهد داد آفتاب دولت اقبال از مشارق جاه و جلال
تابان و درخشان باد   سیادت پناه نجابت
دستگاه میر خیرالله در حفظ و امان باشند عرصه یکماه منقضی
گردیده است که از رجوعات زمینداران دهات متعلقه
خود هیچ اطلاع نساخته اند اغلب تغافل و تساهل
از وابای ایشان خیلی بعید هر کسی که در مالگذاری سرکار
خاطر باشند برکار بند اینکه از گفته ایشان انحراف
ورزد اطلاع دهند که تدارک آن بوجه احسن کرده اید
درینصورت توقف نشود که کار سرکار ابتر گردد و درین
ماده سعی موفوره نکرده بلکه بندی زر نموده حسبه
تحصیل جاری سازند زیاده تعهد دانند

زیاده

بجانب جمهور پناه میرزا لطف الله محفوظ باشند

هنگام رخصت تقید و مبالغه فهمانیده شده که بر طبق رسیدهای
انجاذوری که بعرض وصول امده باشد بر سبیل هندوی ارسال
حضور نمایند زمینداران را بنابر تشخیص که طلبند هیچ تعجیل نماید
اینقدر نسبه غفلت در کوشش انداختن چه تصور توان نمودن
است باید که بمجرد ورود دیروانه هندوی معقول بفرستند که تنخواه
مردمان شاگرد پیشه داده خود متوجه الضلع سویم در دربردی
خود معاملات هریک انفصال نمایم درینباب قدغن بلیغ دانسته باشند
خصوصیت و صداقت همراهان بهمه کشور داس
بعافیت باشند ایشان را که بعلاقه پیشکاری بمحالات
فرستاده شد بنابر دولتخواهی است باید که زودتر بین وقات
محال را باضافه تشخیص نمایند گنجایشی که در شکم تعلقداران
باشد اصلا نگذارند ارسته حاضری و ضامنی قرار واقعی
دلجمعی کرده زراق طلب وقت تحصیل ساخته ارسال حضور
مینموده باشند درین باب تاکیدی سعی بلیغ بکار برند که

محال در باره بیباکانه بباقی شود ان شاء الله تعالی بشرط
اضافه لی باقی زر سرکار مورد عنایات خواهند شد خاطر
جمع دارند   زبدة الاقران فلان تعلقدار بهدیوان
معلوم نماید   از بسکه تیکه فقط بندی زر سرکار بعهده
رفته اند و عین غفلت در گوش انداخته بخاطر جمع نشسته
سرادلان را وعده امروز فردا در پیش دارند فقط دو کمی
رسیده هنوز فقط گذشته باقی نگردیده شفاعت
اینجانب باکی ولیت و نعل تا کجا زر سرکار است بدون
دادن ادا نمی شود آتش پوست خواران نیست
که بالا بالا خواهد رفت انچه که زر تدبیر کرده فراهم اورده
باشند امروز بلغر بسید و قدر قلیل که باقی باشد سرانجام
نموده فردا همراه خود ارند نبود بستاد رود بخوانی و مالگذار
خبر شرط است   متعهد الخدمت فلانی
وقت دوانکی به تقید گفته شد که مبلغ یا نصد روپیه دبه
از ملانی زمیدار گرفته زر خود ساده را در اینجا رسانند تا حال
انشیده

نیز ... بوده باعث حیرت باید که امروز او را تنگ نموده زر
گرفته بیاید بتوقف یکدم نکنند و اگر تغافل و شرارت ورزید او را
دریافت کرده او را کشیده همراه خود آرد و فهمیده خواهد
زیاده تصدیع **فصل دوم در عرائض بجناب حضرت خدیو گیهان ربع**
پادشاه جم جاه و شاهزاده عالم پناه و مهمات محل حضرت
ظل سبحانی و امرای عظام الشان و مکاتیب امرا بامرا لشان عرضداشت
کمترین خانه زاد فلان ناصیه اکسار بسجود آستان زمین
آسمان که خاکش سرمه دیده خداپرستان و اساس
حشمت جهانیان است سائیده بعرض فیض اندوزان انجمن
انجم جمع مستفیضان محفل آفتاب شمع ساخته فلک بارگاه
خدیو زمین و زمان خداوند مکین و مکان میرساند مسائل لازم الآمال
عدیم المثال بالآمال نوازش و افضال نزول اجلال فرموده
بطلوع مشعل طلائی طراحی چشم غلامان را از رنگ بست توماهی
بیدار کجی نموده و داد از این دولت کرامت چه یارای زبان که بشرح
آن پردازد ... سر افتخار تا بحرمت افراخت . بیت

[illegible]

مرحمت از خاک پیر درست   الهی تا شهنشاه روز

یعنی خورشید جهان افروز برادرنگ مینا رنگ فلک

نشسته و در فرمانروی است طلوع اختر مهر کشورگشای

و سطوع کوکب مهر نظر فرما بردار ظلمت ردای سفینه

دم و دمان روزگار باد   فدوی بلا اشتباه فلان

اداب نسلها دواب کورتشات سجاد و رده بعرض بهره اندوزان

بارگاه عالیجاه و مستفیضان درگاه عالم پناه میرساند لسان

نوازش بیان وحی ترجمان در باب باداوری اعلام شرف

ایراد بخشند سر احقر باوج عزت رسید الحمد لله والمنة

که نخل مراد با ثمار مقاصد دلخواه بار ور گشت و شجره مقصود

را طراوت بی اندازه میسر شد حسب الامر همان روز قدم

از سر ساخته بحصول دولت ملازمت روانه شده

در اثنای راه بیت کثرت باران رحمت و طغیانی آب

که طیور را یارای عبور دشوار بود اقامت ورزید

از آنجا که بادبان عنایت عالی بدستور زود می فدویان

ال

۱۳

است مرد اطلی دریای ناکامی نموده باربات جناب فیض
بات خواهد گردید و بساحل مراد خواهد رسید آفتاب
عالمتاب اقبال ارمسادق الولد باسداب ربانی لامع النور باد

فدوی عقیدت انتمای سنجابی

عبودیت بسجود آستان فیض نشان که خاک پایش
توتیای دیده اعیان مملکت در دولت بخش مفارق ارکان
سلطنت است نموده بعرض باریابان درگاه عالم پناه برساند
ثنا آن هدایت عنوان واجب الاذعان در باب اعانت
و امداد خان ذیشان مراد خان در ورود افضال فرمود در رابط
استقبال بجا آورده رشتهٔ مفاخرت ساخت بر وفق
ارشاد کرامت بنیاد نورخان برادرزاده خود را همه ملازمان
دلعسان روانه نموده الحال از انهای منهیان صحیح
انجامید که معاندان سعادت کیش گوبه اندیش تاب
مقاومت نیاورده لوسی آواره دشت ادبار شدند
که اثری از آن پدید از نیست آری که از اقبال عدو مال و لفضل

ایزد ذو الجلال ادام اجلال الطرف الفرایع لمالی نوبت داده

درباب طلب خانه زاد هر چه امر باکه گوی نغز دزنده مهر

و ماه زیب افزای فلک فیروزه فام است کوکب

اقبال از مشارق جاه و جلال درخشان بر درکب اجلال

همعنان فتح و ظفر باد

کمترین خاکسار عقیدت نشان فلان از آداب کورنشات

و آداب تسلیمات که رونق بخش جباه خانه زادان درگاه

والا است تحسین دل گذارش داده بعز عرض مستعاران

سرادقات عصمت و اجلال ذخار زنان مشکوی عفت

و اقبال میرساند درین ایام فرخنده فرجام پرده سرای عفت

عنبا کبر ظفر پیکر حضرت جهان پناه فلک بارگاه باین

نعمت سامع پیرا گشته که عنقریب بشرف قدوم

میمنت این ساحت این سرزمین فردوس برین

گردد امیدواران را که از گذشت لیل و نهار بر سر راه

انتظار نگران اند ضیای کامرانی میسر آید از فضل و کرم

امیدوار است

امیدوار است درین باب آنچه از روی سوانح روداده بعرض
عالیه متعالیه رسیده باشد اطلاع یابد که بر دقیق آن قدم این
سرساخته به استدراک ملازمت سراپا مفاخرت دنیا
و آخرت لوازم استقبال بجا آرد الهی تا ابد الدهر سایه
همایون علام نوازی دخانه را دیر دوری بر تارک بندهای اعتقاد
ممدود و مبسوط باد — عرضداشت
کمترین فدویان سراسر الصفا عقیدت نهاد ناصیه انکسار
بر آستان فیض نشان سابیده و لوازم بندگی و پرستندگی
بتقدیم رسانیده بموقف عرض محرمان سراپرده عفت
و دانشمندان مشکوی عصمت بیگم صاحبه مکرمه معظمه میرساند
پروانه واجب التعظیم و التکریم در باب استعمال و طایع الطرفان
کوته اندیش و انهدام مساکن آن سیه بختان سعادت کیش
عار ابراد یافت حسب الحکم محکم جواسیس و هرکارهها جا
گذاشته به تجسس و تفتیش هر یک پرداخته وا رسیدند
همه را در تیغ کشیده و اصل جهنم گردانیدند و آبادی جاهای آن

را [illegible] نوعی بتجارت داده که آن شش بر یمین بماند و
چند کرده دیبرانه مطلق است اکر امر شود در اثنای براه
کنج و سرای بنا بسازند و آباد نمایند بار چنین حرکت بظهور نیاید
و مسافران سرانجام تمام آمد ورفت دارند واجب بود بعرض
رسانید   عرضداشت فدوی
سر با سر اخلاص وصفا لوازم جان نثاری و مراسم جان سپاری
که نسخه رصینه نمک خواران راسخ الاعتقاد و جان فشانان دالتی الاعصار
است بتقدیم رسانیده معروض رای مهر انجلای بهره اندوزان
محفل نشاط مشاکل و مستفیضان بزم فیض منزل میگرداند
دالا پایه قدر افزا که از راه عفو و عطا نزول اجلال و حلول
اقبال یافته بود در زمان محمود داد ان مسعود بوده ذکر انیت
امور بیش مورد انوار تفضلات و سربلندی و مقدر ابار التفات
بنخست مندی کردید ارزوی حصول سعادت ملازمت
زیاده از است که به ادای ان پرداز دارا انجا که الامر فوق الادب
قدم جرعت بر بساط سفعت نهاده بارباب جناب
فیضار

فیضیاب گردیدن نمیتواند اله دار یادار دستانست طلوع
اختر اقبال آن والامرتبت عالیشان و سطوع کوکب
اجلال آن بلندمنزلت فیض‌رسان ز دشتن شرار حسود شعله
رخشان باد   عرضداشت غلام عقیدت
سرشت جبهه نیاز بر آستان اعتقاد سوده و طریق اطاعت
بگام انقیاد پیموده بموقف عرض سعادت اندوز الن
بارگاه امارت و ایالت و مقربان درگاه ابهت و بسالت
نواب مستطاب عالیجاه فیض‌رسان ناصر معین عالم و عالمیان
میرساند از هنگامیکه عنان عزیمت متوجه آن سمت گشته
دانای راز نهان آگاه است که خور و خواب بدشوار
و لذت زندگانی ناگوار روزی که میگذرد در ملال اضطرار
و بیقراری و شبی که منقضی میشود در غایت بیداری در
انجم‌شماری ذاهب القطا یاز و درس اوقات نوید
مراجعت آن بطرف شامع الهوار شود و دیده انتظار سیل
غبار ناکامی را به انوار اقدام فرخنده و فرجام توتیائی

سد از حق بخشد حق سبحانه تعالی دعوات سحری خانه زادان
و مناجات نیم شبی دعاگویان منفردان اجابت گرداناد
صاحب والا مناقب فیض بخش
و قدردان عادل و هم سخن پرور سعید بل اندر جهان اختر اقبال
باد از مطلع جاه و جلال در ترقی چون سه نور در به در برزمان
سجود عبودیت از جبهه دل مودی ساخته لعرض ناصیه سایان
استان میرساند لله الحمد که از اقبال انجناب نعمت شادی
بنده زاده به ایین بهین سر انجام گردیده و در جمیع سران
سر احترام علام که نام ادری ان قبا زمان است بر اوج عز
و شیوه از انجا که به امداد از سا کرامت نیاد و توفیقات
عنایات محو و سر دانت گشته به اطراف ش پرداخته تا ابیر
اذ الیس که موعود الفراغ شادی بود بپایش صدق مقال
دامن دل میکشد قدری از جناب فیضمآب امیدها
دارد این قدر کار است مشکل ز توجه تو اسان
اسان ز تعامل تو مشکل کوکب حشمت و اجلال

بتفضل

بتفضل ایزد ودود الجلال بلال مثال در بالیدن مودل حاسدان
سمه وردمان بدرسها در کاشتن سواد

مهاراجه صاحب قدردان فیاض زمان سلامت جبین نیاز
بسجود آستان فیض نشان که فروغ بخش جباه شاهانی
درگاه است از نقوش افتخار مرتسم گردانیده بعرض میرساند
والانامه نوازش اسلوب درباب عنایات بدیعات
نزول اجلال یافته خصوصا در جواب عرضی حال سرافراز نامه
سراسر افضال بدین مضمون که آنچه منظور خاطر بود دیر دادگی
داده شد ورد دلبر وقوع خواهد آمد شرف اصدار تجدید
اعزاز یافته وطمانینت بی اندازه حاصل گردید فدوی را
دامن دولت زالفین خاطر چون نفس کالنجر است
که در ارشاد گرامست بنیاد نحالیف دیگا در سر موی دخلی
ندارد و دیگر از نامساعدی ایام تا کام خود که هنوز دامن از
دست نمیدارد تعویق و تأخیر گردیده والاجاه ممکن است الحال
سقاصان بدکیش کوته اندیشی که زر راس اقتدر

ما در دیده خویشش می انگارند هر گاه که پیش می آیند

پیش لعاب دلرش میشمارند چه عرض نماید که چقدر در بیم

تردد و تفکر میخورد متفکر و منتظر الوقت است   هر چه هست

از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو

بر بالای کس کوتاه نیست بحق خدا اگر درین عرصه بار با

ملازمت اکثر حاصیت میگشت همیشه مستحق احسان

میشد   تا در رسد وعده هر کار که هست شود

ندید هیچ زا کار که هست. بهر حال از راه بنده نوازی و خانه زاد

پروری امیدوار دارد که آنچه خاطر عاطر باشد بعطای آن

بنوید و تفضلات کردد آفتاب دولت و اقبال از مشارق

جاه و جلال تابان و درخشان

چمن چمن سپاس بندگی را سبز که در مزرع کهبهان بتخم

یک قطره نشو نمای نخل وجود بشری کرده هزاران هزار

هزار

گلزار دکون تا کون از نقش دلکار الصانع بدایع آثارش جلوه گر ساخته از امداد ابر احمر اعنس شکوفه مهر بر مرغزار آسمان شکفته و بر بهار و ابد شیاری منبع عنایتش بهمن کواکب در سنبلستان شب بر دلق ابدی پدیدار خار منقار طیور ازشاخسار صد اکلبرو لی زبانی چوب طنبور باد وجود تهی سکمی لواخیر گلدسته سپاس سپاس ان قدس اساس بجاست که بر زه کردان بادیه ضلالت را گلگشت جانان جانان سرخ دو من الصانع بخشیده وگل غنچه در دو مهر نمود بر ال اطهار و اصحاب کبار شیر اکه سمه در دبان ظلمت اباد ناکامی را لفروغ هدایت نور عین الیقین کرامت کرد از اندره توده توده گلهای تحسین نثار حرمین حروان و الا دودمان نجسته خاندان باد که بوستان سرزمین خود را از خس و خار فتنه و فساد پاک ساخته به خلیذی نهالان امن و امان سپای فرد دسی انداخته غنچه نامه و سمه و دسته بسته گل برگ گفتار گنگ دکتا دلی تبود در نگاهی نه دیده خورده بین به تماشای

بهارستان کامرانی دلگارستان موجودات برخود

می بالید رسیده به استسمام ان نو رحدیقه محبت و ولا

زایحه بمشام رسید که قلم و زبان از شمه نشر محسن چون زلف

مهوشان پریشان گردیده انکه در باده تاخیر رقم محبت

نامه جد و جهد انتظام ان مرقوم و اهتمام سای سعادت

گیتان سمت رسوم مرقوم نبود جلوه ظهور داد المنت

لله که کوس فتح و ظفر بنام دوران والا قدر بلند اوازه شده

دلصفه اختلال ملال خاطر حسب دلخواه و رداد الله تعالی مبارک

و همایون گرداناد متوجهات عسی نصفت علیای لوای

موکب ظاهره و اتصلات لا ینی با مرمحن و مصدای

علاو پایر باد

جهان جهان سپاس

اقریدگاری را رسد که در حدایق کاخها سمساد قامت

ان از طرح نموده گلهای چشم نرگس مثال و عارض خورشید

مثال بهار پایدار بر بداساخته و عالم عالم مباحات مرداویرا

سر دگر بزودی حواری و خوش و طربات سان را

از چشم زمین برآورده به اسطلام گیهان نزد احتیه
ضیائی که زکمال عز و جلال   در بیان آن ناطقه لال
نعت پاک حضرت رسول مقبول جز فروع و اصول
نعمات عرفان از قانون اعجازش ملبد اوازه و بیار قبول
عزلت گریبان حصول از کمال اعامل تهدیدش در بسیار امرزر
لی اندازه از زمان عاصر السان جلوه گر نموده ذات در پاکیزه
مست بهمول است   زانکه که حقیقت پرداز قیاس و گمان و وهم
و خیال گوناگون نامدات علوی و لعصدات سماوی و پا ملحال
ال گوبر اجزای احسر دادر نک و برده کای چهره دالش فریب باد
از روی وقایع لرحن رسیده که از کامان نواحی الی قرب نوم
حقوق عنوالی لحمرت و حالف بروس لسایما گردانیده
ایجاده استطاعت و القادکر الجراف و استکبار بر درن
نهاده و همت مجموعی خود با هم عصد مواهف به ارباد کوبه اهل السر
و بندگانی ملکا مه بردار قاید الله ابدا از ایمنی عیار بر دامن حاکر حطر
عاجزانه ناقه مهملا جانرا استخانوس سخای العصدات یار ممالک ال

با جمعیت سوار و پیاده بهمین مقدار رجعت نموده قدم ازرکاب
ساحت بهشت رسم بلحاظ مبارک کرده آسمان کوس درگاه جهان پناه
خواهد گردید و برطبق امر مطاع سنجر ارتفاع لوازم خدمتگذاری
و مراسم جانسپاری بتقدیم خواهد رسانید بفضلات ایزد کامیاب
ذو الجلال و احسان بعد ذیل عاصیان چون سال الصحن
مشرق و ستاره کشته جا بجا بجای کردار خود واصل جهنم
خواهد شد و آن سرزمین سرپست ایمن از خس و خاشاک
فتنه و فساد و ملک خراسان بدینها دنیا لوم السعاد پاک و بی باک
خواهد شد خورشید عالم افروز فرمانداری از مطلع اقبال کشورگشای
طالع و لامع باد شکر ایزد جهان بخش از بهر صنعت
انسان را از سرایر دانستن و پس بر جمیع مخلوقات عز و امتیاز
بخشیده بفروغ آگاهی نور بینش الهی کرامت گردانیده
پس واجب و لازم است که خاطب و جراحت سلائق را
مکنون خاطر دانسته بعدل و انصاف بپردازید با رعایا لطف
عاطفت در امن و امان بوده از ما رعیتی و خوشحالی

خود دید

19

خود بدعوات اردیار و تحیات سامیه رطب اللسان باشند

و بنده های درگاه را که از راه مطلق روزبهی آن

ارجوان لسان مائده دولت عطا فرموده بحفظ مراتب بزرگ

دار رسیده باد بجاه میداده باشند و دیگر مراعات و زخوی حال

ایشان مبذول داشته ممنون احسان دارند و پیوسته لمرجابی تعالی

بحکام کار را از حسب اقتدار کار رستم داستند باد بجا آرند

تا از طرفی غبار فساد برنخیزد و گرد ملال بر دامن خاطر نه نشیند و ایما

به ارسال مراسلات از فرمان روایان بلاد که ملحق ممالک

محروسه ایشان اند اساس ملحقتی را استحکام دهند که سلسله

تبلیغ تحفه جات در رابطه بر سبیل مراسلات از طرفین

جاری گردد و درایش خصوصیت و لفافه شعله نامه افسرده

خاطر اقدس را متوجه بدانسته مطلبی که دراسته باشند

معروض دارند از مکمن بطون جلوه ظهور خواهد نمود باد

زیاده عمر باد

و دارای بحال را که سالکان طریق دانش وری را چراغ

هدایت هر راه افروخته از هر ره گردی بهدای نابند انکار
سحری نور افکای کرامت فرموده و هنوده سحبان بسته در دنبال
و اجرای اعمال مصلح و اجرا افعال صحیح درین دیار نایابد در ع
الا حرث خشم بیداری عطا نموده گوناگون سپاس
و بسیار ابها که ازین عطیه عظمی خبردار اند باسمای مطلق اند
در ایجاد و تکوین لم است عرد امتیاز دارید و انکلاف صبح اقبال
مرکوز خاطر اقدس است که سایر عباد درمالی و مطلق علی الطف بی
سلطان در شش باید دار جاده استطاعت و القبار ره گرای
هدای انحراف و استکبار نشوند الی ال که رایات عالیمات
بصید و شکار متوجه این دیار گشته منظور خاطر همایون بود
اگر آن فرزند کوته اندیش برکرده خویش پشیمان گردیده شده
بصدق نیت و حسن طویت بهره اند در ملازمت خواهد
مکرر دید عفو جرایم ساخته بمراحم خسروانه عز و امتیاز خواهیم بخشید
چه بلا است اید دکه عاقبت بین مصلحت را دل خود بخو
شو هم و مرسوب مرحوس لوده سر سیر کوهستان

امداد

نهاده
دل اعتماد خود را بباد داد   زهی سلطان ملک نیکنامی
بو رفت ناموس قبله ریک خامی نو رفت اکنون
اگر فرسته نکو که حه شود   ور ملک ها حکایت
بنامی تو رفت فرزند نا خلف انگشت سمسم اگر برند
دروکنند او اگر دارند عبث ازین بودن نابودن به
زیاده چه

امارت و ایالت مرتبت شوکت و جلالت منزلت
عمده ارکان عالیشان زبده خوانین بلند مکان فدوی خاص
صداقت اساس مورد مراحم الطاف حضرت شاهنشاهی
و مصدر مکارم اعطاف ظل الهی لیوده نوابند احوار عزتمندا
ان هوا خواه بلا اشتباه نابر انهدام ساکن سعادت تمنیان
کل بحث و استقبال بنای دولتهای سوم تحت که
حقوق سوابق نوازش و عطایای ... و سوالف برور
و عذر ... بالقلم ... بدرگاه والای او ...
نموده ... همایون رشید ... جان ...

جان نثار شجاعت شعار به انتقام همه بجان فهم کار
کمر سعی بسته بجزای کردارش پرداخت خاطر مبارک
شاد ساخت باید که همه را در نیغ کشیده و اصل
جهنم کرداسد و احدی را نگذارد که باز بکار اد باد در دماغ کسی
بد کار سعود رساند و بعمل حرامی اغماض نماید جز شرط است
تائیدات الهی و تفضلات پادشاهی در همه جا و همه حال
ناظر حسن فدویان عقیدت این بار

امارت و ایالت بنیاد

ارادت و عقیدت دستگاه زبده مخلصان راسخ الاعتقاد
خلاصه مریدان صادق الاعتقاد سعادت کیش صلاح
اندیش فدوی خاص الخاص خانزاد سرا سر اختصاص
از سوارق انوار آفتاب جهانتاب اقبال حضرت
خدیو کیهان و از لوارق جلوهای جناب فیضان
سر اسر انفعال بارگاه عالم دلهیان مستنیر بوده بدلند
در سیر ایام فرخنده فرجام لوای والا بر حرم معلی متوجه

بسرد لشکار

سیر و شکار سرزمین نزهت آیین کشمیر جنت نظیر را
رونق تازه بخشیده بسبب موسم بهاری که مطبوع طبع
اشرف است چندی در مخیم سرادقات عالیات رحل تحمل
انبساط خواهد بود آن خانزاد عقیدت نهاد ارادت نهاد اطوار
ملازمت موفور السرور از درگاه و زمانه ملتمس گشته الحال
که ایزد ذو الجلال دست دعا آرزومندان به اجابت
مقرون ساخته یعنی در سر رایات ظفر پیکر نزول اجلال
یافته باید که جبهه امید را بسجود آستان درگاه عالم پناه منور گردانیده
درگاه که مراجعت عساکر فیروزی اثر بجانب دهلی خواهد گردید
طی مسافت بعید عرصه طویل خواهد کشید کان سرحدی را
به اعتماد دیگران گذاشتن و خود عازم بهره اندوزی ملازمت
گردیدن مناسب ندارد همه جا به حضرت ظل سبحانی
که تائیدات ربانی است بر تارک فدویان با اعتقاد مبسوط
باد

نواب صاحب والا مرتبت اعظم الشأن عالی منزلت بلند مکان

بسلمه الله الرحمان صحیفه شریفه متضمن بر اعلام مفسدان الضلع
که جمعیت کثیر فراهم آورده فطوری برپا کرده اند در نمود
بنظر خورشید منظر حضرت جهان پناه ملک پادشاه کیوان این
شد حکم عالم مطیع جهان مطاع غرار لقاع یافت که خدمت
صوبه داری آنجا به آن امارت مرتبت مقرر و مفوض
فرموده ایم باید که خود را ناظم مستقل دانسته معاندان و مخالفان
را به تیغ نموده چنان معدوم سازد که اثری ازان بدکرداران
پدیدار نماند و در تنظیم و تنسیق محالات متعلقه جهدی
بکار برد که مزارعان به دلجمعی تمام در زراعات گشت و کار
مستعد بوده در مال گذاری و دولتخواهی سرکار دولت مدار
بجان حاضر باشند پروانگی سند صوبه داری و خلعت
هفت پارچه شمشیر و سپر از حضور فیض گنجور صادر شده
معتمد خان داروغه خواصان خواهد رسانید حسب الامر قرار داد
شرایط حراست پاسداری در روابط حزم و هوشیاری
و ممانعت غارتگران و استمالت ساکنان آبادی

قرار یابد

فراریان آنچه بوقوع آمده برنگارند که بعرض اقدس رسانیده ۲۲
شود عنایات الهی و تفضلات شاهنشاهی روز
افزون باد

نواب صاحب قدردان فیض بخش فیض رسان سلامت
شجاعت و دلاوری آن والاقدر و نواب مدافعت
افواج غنیم کم که پیش از امور و ملح نبرد بند و بهمت مجموعی
بهر طرف مبر بحیله و جرات و جانفشانی غازیان نصرتمند
که برق آسا از آتش سر و لعک به سرزنش اعدا
می پرداختند و مقتول و مجروح میساختند فی الجمله تا آخر روز نایره جدال
و قتال شعله افروز ماند وقت شام کافر بدکار انجام تاب
انتظام نیاورده رخت فرار بست و فتح عظیم نصیب [illegible]
دولت پایره مواکب قاهره گشت از روی [illegible] فالع
سوانح بعرض اقدس اعلی رسیده حکم قضا صادر جلوه
ظهور یافت آفرین صد آفرین در ادای حقوق نمک و بحرا
و جان نثاری آنچه می بایست بتقدیم رسانیده و بانه

اعتماد در این درگاه والا ابرار بالا کرده اند در جلدوی این ترددات
نمایان بعطای زنجیر فیل با ساز مقلل بالای مردار بدو بهار
تکمیل عز امتیاز یافته اند متعاقب خواهد رسید حسب الحکم قضا شیم
قلمی میگردد که بر همت و تکشت این فریق بد طریق اعادی
مدار ذمرا سم احتیاط و خبرداری از دست ندهند هرجا که سراغ
یابند بانوع طرز موج عنان عزیمت بر او اخته تاخت سازند
مدارج دولت و اقبال و مراتب حشمت و اجلال روز
افزون باد

خانصاحب مشفق مهربان سلامت از اردوی اخبار
نویس و لوالی معروض رای مصاصای حضرت جهان پناه
گردیده که دزدان مجتمع شده بکثرت می آیند در رودکت
نموده جامهای مهاجنان بغارت می برند ساکنان شهر
از بیداری شبها و دشواری سب را بروز [illegible] میرسانند
ذاتشان به تدارک بسبب غفلت در گوش انداخته می ارامند
حسب الحکم قضا شیم قلمی میگردد که خدمت کوتوالی محض بحراست
دیار سکان عالیا

و پاسبانی رعایا است مناد بهبود خوشحالی و فارغبالی خود باید که
با مردمان همراهی شبگردی و خبرداری نمایند و بر کاره باید نهایت
قرب و جوار تعیین نموده جایی که شور و اسراغ سه تحبان تاریک
ود یابند به تحقیقات رسانیده آن و بهیه را تا عبرت سازند
که بار دیگر چنین حرکت بظهور نیاید اگر مکرر بالسماع یعنی بحضور خواهد
رسید از خدمت معزول خواهد گردید و در عتابات سلطانی
که قهر با نسبت ماخوذ خواهند شد خبر شرط است

دانای وقایع سریع

متین آگاه حقایق دین و امین مروج افاید شریعت غرا موسس
اساس مسایل قضا و حسن نیت و صدق طینت داد رس
مستغاثیان و هادی عاصیان باشند از روی وقایع بعرض
اقدس اعلی رسیده که از چند روز کچهری عدالت مهجور است
و متقربان بمکر و حیله بر کرده خود معرد راز سخن معنی داد خواهان
حیران و مظلومان سرگردان حکم قضا امضا عز ارتفاع یافته
که تحقیق نمایند و دریافته معروض دارند بعد قلمی شکر که چه

بخاطر رسید که کدام عارضه عارض اوقات گردیده که از تفهیم
حرکات ناشایسته بظهور پیوسته مرسی ازاده مظلومان
که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می اید
از متوجی که این ما لوه دلی الوده باشد برکنار بود که عرض نماید
در عفو تقصرات گنا بنده اید اگر مکرر بسمع همایون خواهد رسید
از عنایت سلطانی ندامت خواهند کشید زیاده تاکید

حکیم صاحب فیض اعظم عیسی دم

مبارک قدم سلامت درین ایام ناکام که بنا بر هوای
مختلفه امراض نزله و سرفه عوارض رجا سهم خاص و عام
است خادمان متحمل کسالتها مزاج وهاج بندگان عالیه متعالیه
ملکه الزمان بجناب حضرت خدیو جهان معروض داشته بنابر
حکم شد که حکیم را طلب دارند حسب الارشاد کرامت
بنیاد الفقار خواهد از سرکار والا میرسد بمعالجه تعویق خود را
باز ناشده درگاه عالم پناه سازند بر کاه جهان پناه خاصه
تو سیحان فرموده متوجه استراحت خواهند شد عرض

احوال

احوال بر سپهر خواهد ماند حکیم مطلق ان حادث الزمان
رلکا مدارج مسیحا ثمی آراست کنار

گلشن اقبال ان جمشان والسر
وبینش به نسایم افضال طراوت بخش حدایق افرینش بر بهار
باد. عرصدا سبی که متضمن بر بیاری باغ فرحت فراد عمارت
و گشاد بارآوری اسحار فلک فرساد سکفتکی لو باد های ر دلی
افرا مزد در سالبود نظر سقا ضیا گذرانیده شد فرمان ابد جریان
موج خیر صد در گردید باید که زود ترین اوقات به ار اسبکی گروی
وپرده های مقامات ودیگر صد ورباب پردازند وهمواره دالی
بواکه ارسال حصور کرامت گنجور نموده باشند سعادت
بسکر طفر سکر ار همایون طرف مرکور و منظور هست توجه مرحمه
لکالشت ان مبذول خواهد گشت لهذا مرقوم قلم میگردد
که حسب الامر والاسرهنت والسر مستعد و خبردار باشند
ریاض مرادیه ابیاری ابر عنایات شاهنشاهی سبز و سرسبز
ساداب باد

مجمع الفضایل منبع الفواضل میان محمد فاضل محفوظ باشند

یک هزار روپیه در زمانه از الجمله قریب بانصد روپیه مفارقت مدرکه

متبرکه برای بند و معاش عالمان و طالب علمان و بانصد روپیه

در وجه خیرات مسکینان تصدق فرق مبارک که از قدیم

مقرر است یکی از ساکنان مساجد بعرض اقدس رسانیده

که ما فضلان و خادمان هم تقسیم کرده میگیرند بطالب علمان

و مساکینان نمیرسد امر قضا قدر نفاذ ارادیافته که تحقیق نمایند

لهذا نگارش میرود که آن فضیلت پناه آنچه قرین صدق باشد

بمقابله رب صدر صدارت که بعرض والا رسانیده و درین باب

تاکید اکید دانند حسب الحکم بدار دفعه جواهر خانه دار الضرب

گوهر یکتای دریای فراست و لعل بهای معدن کیاست

همدوش نیکو شش ساعد شفاد بانی بوده بعاطفه جسمانی

زینت بخش سهرابه عروس کامرانی باشند بسامع افروزی

خوبند خلعت خدمت سراسر شفقت دارد غلی جواهرخانه

و دار الضرب بعد بهائی بدیه لحوائن نقود واسهاج مملو و مشحون

کم

اثر

گردید ایزد عطا کار بر قامت سعادت عنبر لطیف مبارک
ساز و فرمان کرامت بنیان از زمان در فرمان جلوه ظهور
یافته که ان عوالی مرتبت سیم و زر را کاسه خالص مسکوک
سازد و از جواهر بیان محلکه کرد که جواهر لب الحکمت با کلمه شطر الانور نگذرد
در بازار فروخت نشود لهذا اقلیمی نگردد که حسب الامر والا المعلی
ارتند مدارج دولت و اقبال و مراتب حشمت و اجلال بیرون از حد
عمیم رسیت بخشش بحث و دریم درتر لی و تر اید باد حسب الحکم
بداروغه عدالت صدر نشین مسند معدلت بحسم حق بین بیدار
بگوش حق شنو شنوا بوده بداد رسی دادخواهان در عالم کاینات
مشکور و بدرگاه رب العزت ماجور باشد حکم قضا سیم سرف
نفاذ بخشیدان فدوی خاص با اختصاص که بخدمت از بع
عدالت سرافرازی یافته باید که بحر رسی تمام در امور انام
ساعی و سرگرم بوده و نظر بسعی او سفارش نموده نوعی
قدغن بلیغ بکار برند که احدی را حق بلعی نباشد و دست
تطاول و تظلم بکفلم کوتاه کرده باشی بیت بنم شنبر

از نی بی سر زال دولت صد ساله کند پامال درین جهان
فانی عبادتی افضل‌تر ازین نیست که بداد مظلومان رسیده
احقاق حق نمایند و همواره به تدارک صعبه کاران که از اب
دحل خصومت و بدطینتی مخمر اند بنای احکام آنها منهدم ساخته
بدار البوار رسانند خبر شرط است حق را السامی کرد ایشان
در حق خود خوب ندانند فصل چهارم در خطوط جواب در ذکر
ضروریات که در استعمال می‌آیند وقت ضرورت جاری باشد
از طرف سید پسر بطفل یعنی به پدر صاحبه معدن مروت و فرزانگی
مخزن یگانگی و یگانگی به استعانت اسباب جهانتاب
و استاری تفضلات طراوت بخش گلستر کاینات مملو
لعل لی بهای مقصود و سخون بکو برگتای بهبود بوده
فیض رسان ارزومندان باشند الله الحمد که احوال این مجال
بتوجه ایزد ذوالجلال مالامال شکر و سپاس است و نوید
جاوید صحت و اثبات سراسر صفات از درگاه صحیح حیات
مالت وارد لوا رسنامه عطوفت اشو دمعه مخالف الحدود

که از اقسام نوا که نالک لبود شرف ورود فرمود چگوید که چقدر
از مفاتیح آن مردمک دیده الحاح و بصارت چشم و بنیاد دل
آن لذت بخش دل افروز داد بصارت چشم افزود از رعایت
حضوری در بر نگنجید ده بهایت قدرشناسی مزید نیک باوج
عزت رسید خانه آباد دولت زیاد که در اهادکان را ارد
دل تصور فرموده برا تحسین تحفه جات غیبیه غلامان را الهامی
خود باد مبیغ مانند بهار بند سراسیدان وارد که گاه گاهی نظر التفات
این دیار را رقم آثار ولای و سبب دل آسا شناسی هرچه مطبوعه
طبع عالی باشد ایا شود که از دل و جان شادان و فرحان
شده سر سعل آن بر وارد و سلسله رسل و رسایل همین
طریق سحابه لعوامی تحصیل عجیل منوط و مربوط کرده نداق مراد بلدا
جمعیت و لمجواه سر سکام باد در جواب آن فوکه عیش و کامرانی
آن لذت بخش مذاق مهربانی بعد بیاب جمعیت صوری
و معنی سرمن بر از مراسته حیات جاودانی باد دالی حبیب
دلا بنی و صد عدد باسمالی که حلاوت رسان کام و زبان

بلطف و درود مند نیاز طلب طبق بر بود کان دوازده

فرمود طرفه تر میوه دو پاره که به سلسل قند و نبات از جانب الفعال

مرقع کاغذی پر زح گرفته داد بهمه مستوره داد و معمور صفت

همچنان لب لب لبسته که دو زه ادای شکران شهر معمور نوشت

کشاد دل دل داند دولت سر در عالم کا نبات برچه هست همت

باغی همه حسب جانب دوستان در دل بود دلش

جلوه ظهور شود لیکن طعان لسان صورت پرستان معنی

ناسپاس سپاس نه ادرد که ادای همیشه سوان خورد در دهم

بهای تحفه بی بها صد روپیه تبلیغ یافته امید دارند برای است

که از درازی زبان شکوه کوتاه بسان درین برهای است خانه آباد

دولت زیاده و مژده رسید کالای پر در افزون باد دیگر از طرف

نسیمی به بدر صحبت مظهر جود و کرم فیض اعم قدردان اصدر اعلی

مدظله العالی بعد تمنای مواصلت سراسر منفعت که سراپا

بر صفحه قرطاس فلک کنجا السر بدر بحر برنشست مشهور دهر

منبر مهر نظر گردانیده مرایند تر حصص طفلان عزیز از جان که

شفق

بتخفیف صفای جسمانی از اسباب درین گرمای شدید مسافت
بعید و ناسازگی زمانه از خود بیگانه اصلا مرکوز و منظور نبوده
محض پاس خاطر عطوفت و خاتر تعجیل انداخته بدرقه عنایات
ایزدی در حفظ و امان بسعادت شده اند و از خدمت فیض مآل
گرویده باشند بنابرین امیدوار است که هرگاه مربیان
بنابر طلب برخورداران برسند توجه متوجه که از قدیم برحال
این نیاز استمالت معروف است مبذول داشته در ساعت
سعید و زمان حمید مقابله بتعویق رخصت خواهند فرمود که جسم
بیمار بی اختیار دل در مفارقت ایشان بیتاب بیقرار
می ماند زیاده حد ادب **جواب به پدر طفل** کریم الاخلاق عظیم الاشفاق
منظهر لطف و احسان سلمه الرحمان الحمد لله رب العالمین
که بعین عنایات او طرس خیریت است ملطف نامه عطوفت
شمامه متضمن برین که رخصت نور چشمان عزیز از جان محض
بپاس خاطر بوقوع آمده والا بحکمتیکه بسبب نامساعدی زمانه ناهنجار
در سرکاری سالها سال که واقف حال است منظور و مرکوز

نیو و مشام محبت احباب را بر رائحه الطاف گوناگون و فوائح
اسفاق لوقلمون معطر نمود ار آنجا که در عالم اختلاط قدیم و از
بساط صمیم رد الطاف یکانکت درسته داری و تو بالا اسکرد و مخص
برای یمین که بنای اخلاق استحکام کرده و اساس وفاق
خارای بدیرد و صول ار سفف معمول لیحل نیامده که در اداء
سپاس آن رطب اللسان کرده و اکر بسوی این رماه بیرد که
در جستجوی نخل محبت و ولا است لکاه کنم برهان بر مو سیر ار
عهده سکر ادا نتوانیم بر اید حق تعالی با این خوبیهای دانی
و صفائی سلامت اکراست دارد و ملحت نجوت و لحواد
دایر کرداند مخلص بیز در صورت باع مرضی سر لف است
زیاده از این ارقام امید دار باد اد رها است از طرف خوند امین
دداماد برخوردار سعادت مند نور الابصار بجان پیوند
از نخل حوالی دلبستان زندگانی به اثمار کامرانی متمع بوده
سیر نه از ایام باشند از آن ایام که مرارت مفارقت
آن محبت احباب تلخکامان چه حکویند که چیز به رقم نامه د

تنبیه بکام

تبلیغ پیام پرداخته بجواب یکی پیام شاد کام نمودن غیر از پایمردانه
یار حامی که علی الدوام در پی اسعاد نیاز الیام است چه
تصور نماید باید که با العراض ایام یار کام مهاجات به ارقام مکاتبت
خیریت انجام مبتهج و منبسط میباشند هستند که طلب ما نیب
خاطر مطرب دیدار طلب از ان است و اگر چنین اقسام در
نسطر مکاتبه بهجت اسام تعویق تأخیر جلوه گر خواهد لکن
انجانب چه ضرور در وجه سود سامان سعادت پیام به اسمام
گلدسته جمعیت و اسرام معطر و معنبر باد
ظل عاطفت دامن بالفت خوش امن حاصه شفقه قیصر سالن
بر مفارق نیازمندان ممدود باد بعد عرض بندگی معروض میدارد
در ورود نوازشنامه عطوفت امود استمالی بر شکوه عدم ترسیل
نیازنامه اعزاز یاره و امتیاز لی اندازه بخشید انچه درباب
طلب این عاصی رقم زده کلک اشفاق بود آگاه گردانید
دانای اسرار نهان و آشکار میداند که چه قدر دل اش تحصول
سعادت ملازمت میخواست لیکن بسبب تنها عبور است

صدد یابت فرمانیست که عارض او نمانت گشته چه بود معهود
که بی سرانجام ان تار مات حباب قبهماب گردیدن یا
دشوار بود انشاء الله تعالی در عرصه قریب ازاله سو و صرد رفراغت
ساخته بهره اندوز خدمت اکسیر خاصیت خواهند شد
لو نوع تعویق تحریر نیازنامه که مورد معاتب گردیده خدا
شاهد حال است همه روز بسبب ازالفکرات و تردد ات
انصرام مهمات فرصت تکلم و ستم نمیداد که بدلجمعی
تمام بجواب سرافرازنامه بپردازد و این تقصیر واجب المعذر
امیدوار لعطلات است الله تبارک و تعالی ذات
مبارک را بر تارک نیازمندان سرپا سایه افگن داراد
که از خوردان خطا و از بزرگان امید عفو و عطا است
زینت افزای محفل لقا یکتت و لقا نگر
و رونق بنای بزم فراست و تحریرا یکی در حفظ حافظ حقیقی بود
مسرور دکام باشند از ان ساعت که ان نور دیده
دسر بطرف قائدم میمنت لزوم کلبه دالاد ومان

۱۲ ح ۷

بپرتو حضور را منور گردانیده چگویید که چه قدر کامیابانه نار الی محبت

حضور موفور السرور خلوت بیش رونق ذلی نور ساختن من دانم

که دل ولمند بیس دیده فرصت گریده همه روز بشوق دیدن

در اضطراب و چشم از خواب رمیده همه شب سوی اسمان

ستاره شمار فراق خویش را از جان من پرس در آن

شب از مژگان من پرس. از آنجا که برضاجوی آن عزیز بر ارکان

شده اند حرمان بر خود گوارا نموده به اجازت رخصت برو آحبه

آن نور الابصار سعادت اطوار را بسر واجب و لازم است

که زود تر بین اوقات فرخنده سعادت مرحمتی گشته خود را

در بنجا رسانید دیده دیدار طلب را بنور جمال فرخنده حصال

خویش ما نیز انور گردانید چه خوش باشد العبد المعطار

به امیدی برسد امیدواری

صدر نشین مسند افتخار رونق بخش وسادهٔ اقتدار ... امن

صاحبه مکرمه معظمه سلمها الله تعالی مرسل عقیدت گزین ...

بندگی بخش ذل گذارش داده عرض میض انداز ... بساط

همگنان و بهره یابان بزم بهین میرسانند از هنگامیکه این تحف
از سعادت اندوزی محفل شریف محروم گردیده و ابای
راز نهان آگاه است که در روز و شب در یاد قدمبوسی جناب
سقف تاب که سرمایه سعادت دارین و پیرایه نجابت
طرفین است می‌گذارد و دل عجز منزل بحصول تمنای افاوت
علاوه است اگر جاذبت اوقات لیل و نهار را بسر می‌برد ولیکن
بی تاب داوری اگر بفرمای قدم جرأت بر بساط سقف نهادن
در نیمه راه از خود حرکات بی‌حاصله میگردد و نقاب حجاب
در چشم حیا پیش بر می‌خیزد لهذا از نوازش بزرگانه امیدوار
که هنگام سواری نیابد طلب این نمایند که رخصت گنایند
بسایه همایه دامن دولت رسانند الهی ظل عاطفت
القدر شناس مقدران بر تارک خادمان تا ابد الدهر ممدود
میمنون باد
مشفقه مکرمه والده صاحبه سلامت بعد تقدیم مراسم
بندگی لوازم پرسش آنکه صحت مزاج فرزندان و الی الالقاء
الد

است داسعر مرصه قد دیان را بسیج الاعقال حیه بیاز نسحود
استان نتر اسر حود سماید عرض رای البصا الفت سرای
میکرداند طعلی دلطان ناور حوشش سی بوده است نابه مای
خود روان کشتم سرکردان شدیم ادبحاینکه لذ عوضی و
ان خطاپوش عذر سوس بعدوس حرمان کردیده چکوید
کرجه قدر دیده فرصت کردیده است امید سعادت کردید
کشیده من دانم و دل داند پس اطار اسنی را کلمات زبانی
میکردد که اتش تفکر شعله بر افروده الحال که مراجعت لشکر ظفر
شکر خبر الوقوع بنظر می اید معاب حصول سعادت ملاقات
طلب است خود می اید سایه سما پایه والدین که نفع دارست
تا ابدالدهر ممدود و مبسوط باد

فرزند سعادت مند بجان پیوند از عمر طبعی بهره در بوده خورسند
باشند شکایت فلک د دار بالکار که در نتیجه رد کار عالمی
رابه بلاش سعاش لبان بیات النعس مغرق ... ... نکارد
دور د مهاجرت راکه شب و رنه راز دراز کرنه ...

در گرداب اضطراری انداخته چه شرح دهد

نیم یک لحظه از یاد او خاموش نشدم فراموش نشده از دل

فراموشش مسبب الاسباب سببی سازد که دیده به دیدار رسیده

امراض مهجوری از دیدار آن نور الابصار انوار تازه مرانند محبت

دعا فیض ذاتها باد

قبله کونین و کعبه دارین ولی نعمت سلامت کمترین حصه

فلان بعد ادای آداب نیازمندی که پیرایه سربلندی است

بعرض خداوندی میرساند مدت مدید و عرصه بعید گذشته

که از نوازشنامه خیریت مشحون ممتاز نگشته شب و روز بیچاره

یاد آوری در انتظار لیل و نهار از نهایت تردد دلفگار بیقرار

نشسته بود تا حصول سعادت مواصلت به اصدار نامجات

شیم آیات از لویه بهجت مزاج شریف تسکین خاطر

تحقیق مبقر مسوده باشد و این عاجزه در افتاده را که

عدم اعتنایات تعلقات کمال دارد از گوشه خاطر عاطر

محو نساخته در زمره ذیر یاد نماید که زیاده طاقت صبر و شکیبایی

نماند

همانده نیر اقبال از مطلع جاه و جلال تابنده و درخشان باد
برخورداری نور چشمی عزیز از جان
بفضل ایزد سبحان دایما در حفظ و امان باشند مکتوب
مفرح القلوب در احسن ازمنه رسید بر مضمونش اطلاع گردید
در باب الارفتن لشکر ظفر که بفاصله پانزده منازل بود اتفاق
افتاد از عدم فرصت و زیر قیم خط تعویق روی داده الحال که
در مقام قایمی اسدیم زر موجوده بدست فلانی ادم ارسال
گردیده رسید بر نگارند از یاد خود غافل نبد اند یاد تو
نویسی و روز قرین دلم است بسعادت عنقریب بنده
معقول فرستاده خواهد شد زیاده عمر باد

همشیره صاحبه کرم گستر برادر پرور سلامت
سیمای بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض خادمان
مشکوی دولت و پرستاران پرده سرای عصمت میرساند
عرصه شش ماه میگذرد که از سعادت اندوزی ملاقات
سراسر افتخار محروم و مهجور است و سعد طلعت ... و بهار

دراز دوایت اصطرار درین ایام بارها ادم بابر بام رخصت
التمسه فرستاده شد لیکن عرض بیار شد بموقف قبول
خوش شد این الفاحه رسیده مقام لاجالیست چه توان کرد
مردمان اللند همین مردمان باید ساخت امید تا نوعی را به
سازی در صاحبوی اخراج و باخ بهار سازند که بر اصطراری این
مهجور متوجهه بوده رخصت فرمایند عین عنایات است والا
تدبیری باید ساخت که مستحسن و خوب باشد ملتمس خاطر از دو
که خود بخود اجازت امدن اینجا نبود تا از حصول سعادت
ملازمت دیده منتظر الوزیاره وخاطر منتظر اسرورانی اندازه میراید
وکلمانی تا لایق گزارش اند بالمشافه بیان نماید شفقت
علی روز افزون باد
برادر خجسته خصال نیک افعال محب مرسل عزیز از جان همواره
از قدرت کامله قادر مطلق در رافعه از الوده شادکام باشند
درین ... اظهار حقایق ان نور الابصار که بعد مدتی امدن
از ... الفاظ افتاده در ازر زوی ملاقات من نهایت
نوازند

بسوار است اگر اجازت شود برای چند روز بروم و معاینه
دیدار آن عزیزان جان سیدوز شوم باری از فضل باری تعالی
طالع یاوری کرد و بخت بلندم رهبری ساخت
که خوشنود این حاجیه به استماع این معنی از عفو و مهربانی انگشت
اقبال بر دیده نهادند و اجازت دادند ابدا از قوم حلم میکردد
که وقت شام بکنام خود مکان خود راجعه سواری الغرض رسید
نقش خاطر است که حوالیه بعد رخصت فرمایند و هیچ عذر
بر زبان نیارند شاید مقصود از پرده غیب رونمای اسنادگان با عسکر بار
از طرف برادر کلان سمیره سمیرد نور دیده راحت جان
در ظل عاطفت یزدان شادمان باشند بعد دعای درازی
عمر و ابد قدر که سرمایه انبساط خاطر برادر است مکشوف
باد درین روزها بارها آدم مخبر بنابر طلب اینجانب از سرکار بسبب
مهاراجه بهادر آمده بسبب عدم سواری که موجب سوار
رفتن سوال است لهذا الگارش میرود که اگر جوبالجی البوستند
بروم و طالع از تمامی تمام خانه نسبتی با کجاوا گو ص آ سابد

اجرا اقبال بر تابده اولد تعلقات نهای بابد بخت کامکارلک کوه
اطمینان نیطرمی ایدانیده اخبار بدیت مختار ازبرده
خه گشاید ور زوستادن سواری المحافل ونسایل خانیزیدرالو
بمحایله العویقی دنیاخبر روانه نمانید زیاده دعوات
ازدوست گدای لی لوانایدهیچ جزانکه بصدق دل دعاگوی دیکد
ازطرف همشیره خورد برادر برادر صاحب والاقدر قدر افزا اسلامبت
عاجره والسنه دامن دولت که بوسه بدعای جاه وحشمت
سجدات بندگی دنیاز تحیات مستجاب الدعوات گذارش
سیدید بعروض میدارد لوزود تلطف نامه شفقت اشعر حکایت
رازنمای دل سوخته ونش لفکر سرسبز گشت وغنچه خاطر
رنگین بهری خوری تازه بر گرفت بهار پیرای حدیقه روزگار
مزرع امید بهجت جاویدان کوسه آرین گلشن لوگل
زایه هیانی جمعه تفضلات جمولش باروربار دسوار
معه بهاران [illegible] برسد امید آبیدل ساعی البوده متوجه
شوند هرلحظه صورت برکت وبشارت واستقامت

السقا

استفاده عجمی لیکن این مسکین پی سپری سخن هیچ صرفه ندارد که سخن

هیچ ادل بحصول دنیا کم سعی جست بسته محسنی باید گسید که گذارد

که از زبان جود و احسان بست و سوی عصیان نموده

به اوج رضوان تواند رسید عرض این حقیر ابداً لعهد بر دلبدر

الموالاتند بر باد از طرف المجاهد شرف آگاه باد دل روشن ضمیر محبت

منزل خورشید نظر والای راز نهان واقف اسرار جان

سلمه الرحمان اضطرار دل بیقرار که از سر فراق چون مرغ نیم بسمل

طپید بهادار وجه برنگارد و داستان ما لا یطاق و دیدن آن

لکاه آفاق که سبب روز روشن تیره دار و چه شرح دهد

هرچه هست از قسمت ناسازگار ماست ورنه دامان کرم کوتاه

نیست امید که شمه از روی این عاجز حقیر عراق بحر عمیق

جدای یار رسوای فرحت فزای یادمان با وادی ساحل مراد

رساند و از غوطه خواری دریای ناپیدا کنار مهاجرت که بخواند

دم شماری باقی نمانده واله باشد بیت لی لوحان عود آراست

بر لب شوق متکلم گذرانی طلی اشباح برادر امید وار از مرکوز

خاطر خطیر باد **از طرف شوهر با عزت** پرده‌نشین سراپرده جلوت

گزین بلا اشتباه رشک‌بخش شکوی عصمت رونق‌افزای

دودمان عفت مسرور و شاد و کام باشند مکاتبهٔ محبت‌اسلوب

که متضمن بر عزم آمدن اینجا بود چهره وصول نمود زنگ تفکر و ملال

از آینهٔ سینه یکسره زدوده رفت و عکس خورشید اصفای باطن

پدیدار گشت ولی محب منزل بی احاطه [illegible] میخواهید که از حضرت

گرفته بیاید لیکن تا که معامله جنگ به انفصال نمی‌گراید صد سال

اسعد های اجازت روانگی خانه عاید جدید [illegible] توقف

باید و بوزید و مضطر نباید گردید الله تعالی در تعاقب [illegible]

منجر و منتج ساید مقصود جلوه ظهور میکند خاطر جمع دارند و در صورت

رخصت خواهم رسید ولی دستوری حضور شعار

خواهیم طلبید **بیت** اشتیاقی که به دیدار تو دارد دل من [illegible]

دل من داند و من دانم و داند دل من [illegible] عنان اختیار از دست

اشتیاق [illegible] و رقیمه [illegible] باد **از طرف [illegible]**

[illegible] مورث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محتاجان

[illegible]

34

سلامت بس ازین از راه نوازش ارشاد شده
بود که هرگاه شادی صاحب شما مقرر خواهد شد بشرط فراغت
روزگار با خواهش نمود صورت اینست که الحال شادی نور چشمی
نجابت ملاذی به اقرار یک هزار روپیه مقرر یافته و از سیر باد
مادر عاکوبان روزگاران و برم او تا رضا موافقت ساخته
امیدوار است که تشریف ارزانی فرمایند و سرانجام
نمایند بدرگاه سری مهاراج که مزرع عافیت است اجر
عظیم خواهد گردید و در زبان حال سخن بسر سری خواهد
رسید و اگر الحال حالت کار و بار فراغت نباشند بگونه
آمدن نتوانند هندوی پانصد روپیه مرحمت فرمایند که همین
قدر نقد و جنس نزد و عاکوی موجود است به طبق اقرار
سرانجام شادی نمایند و هیچ حرف حکایت بمیان
نیاید مدارج دولت و اقبال و ایام زندگی فزاید باد. ازجانب
مکاتبه برو جت به بموهن کنکا جل و پاسندر جل
فرمایند مهاراج سمادهان حیو سلامت بعد

پالائین فراوان ونمک‌شکار بیداران که دریس دلو باد عمل
چهره‌بها نسبت منکشوف باد نمودی با الصدر وبه بنیاد آجرا
کار و بار رسیل داشته وصول نموده به بند بندان خواهند
به واخت وبچگونه لفکر وتمردد نیابد ساخت عقرب
ایام شادی خواهد رسید لوعی که ترکوز خاطر خواهد بود
بوجه احسن سرانجام خواهند نمود ودر اعیاد کان رانزد یک
نزد السه والسه دامن عاطفت خود شمارند و بجواره
به ارحام رعایا مطمین دارند خورشید خود و احسان بر مفارق سا
سبوکان ظل آفکن باد ازطرف مرید به ببر
صدرنشین سجاده معرفت گوشه گزین حجره عبادت
عقده‌گشای غوامض دقایق چهره‌نمای شهود حقایق
ناصر ومعین مریدان مسمع عاصیان سلسله سیمای
اعتقاد بر آستان شفاعت سوده و طریق الانقیاد لکلام
طاعت پیموده ره گوای از عرض مطالب مشکوره به اشتغال
اسماء منبرے که از زبان مخبران بسمع رسیده سوا طلب

والد

دارد و اوقات بلبل و بهار را به آبی که اجازت یافته شکر ابو

35 عنان کشود و کار بدست اختیاران واقف اسرار غیب

و آگاه مراتب لاریب است از فضل و کرم امیدوار است

که این فقیر حقیر در زمرهٔ دعای خاکپای خویش شمرده به

آفتاب هدایت صفای رهنمای بخشند و سعیت این

بی بصیرت را که الانسان مرکب من الخطاء و النسیان است

بظل عاطفت بپوشند زیاده حد ادب از طرف پیر مرید

صادق الاعتقاد رائق الاعتقاد از آنچه نشاید محفوظ باشد

و از آنچه باید محظوظ باشند و در مقر آن که استقامت عاقبت وا

بر روز تلاش رزق لی الصباحت مانند صدف اگر قناعت

باشد یک قطرهٔ آب بعد سالی کافیست کافیست

بقدر رحمتی ابر صفحه جبین بر صغیر و کبیر مسطور گردانیده تا گزیر

اوقات معنی مبرین شکر و در پس از وقت و پس از

قسمت جلوه ظهور نمید بدست عمر عزیز را در تلاش معاش

ضایع کردن و از فکر معاد که از فضل سر من او کار و افکار است

عمر عزیز بیاد تلاش معاش ضایع کردن به انعکاس اعمال

بهمین اوقات عاقل و عاطل بودن برگزیده دانش وران

دوربین و پسندیده خردمندان عین الیقین نیست لازم که

صابر بر رضا و شاکر بنقصان بوده همواره بقدم توکل رهگرای

جاده استطاعت باید بود و این حیات مستعار را بطی

منازل مقصود و مفرد نباید نمود زیاده تاکید از طرف بسیار

احوال صاحب خداوند نعمت پرده کشای صورت

و معنی چهره نمای و خالق سخندانی دانای مشکلات قدردان

عبارت اهل سخن ارباب فن سلمه الله تعالی بعد تحریر مبین

مطلب بندگی که بر عکس دل عقیدت گزین مرتسم و منکوب

است منکشوف ذهن و هم آن صدر نشین مسند تمکین

باد از زیبی سعادت قدمبوس زیاده از آن دارد

که به بسط قلم و تشریح زبان آرد اگر از راه ذره پروری گاه گاه

احوال اخلاص منشور قدوم منوّر فرمایند عین بنده نوازیست

و این مهجور صوری و موصول معنوی را امید بیدار آفتاب

جمال

سرمایه اتصال مسرت گردانند عنایت سرافرازی مصرعه

36 شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را ۞ زیاده احرار و ابرار از حد ادب

ما را اجب گنجایش ندارد از طرف استاد بشاگرد اقبال مند

عالی قدر فصاحت پسند علم و هنر همواره از نظم و نثر بهره ور باشند

ورود مفاوضه محبت اسلوب که مسطور شده آید فراق و مسیر طلب

این مشتاق بود انشراح ضمیر نمود و تحمیر او رود از معانیه مضمون

خیریت مشحون ارتیاح گوناگون رو نمود زنگ تغیر از آیینه سینه

فرو رفت و صفای اتحاد باطن جلوه ظهور گرفت و در صورتی

که بمقتضای اموراتی ضروری عارض اوقات گسستگی انجام

آن از ناسخ جسم صوری باعث بعد و دوری ببینید در نسبت بیت

قاسم اینجاست جان در کوی تست ۞ خلق را دانی که جان

در قالب است ۞ این مهجور صورت را که بحکم ضرورت بعید در آن نیست

بجسم ذره بین قربت خاطر حقیقت گزین الکاشته همه روزه

آیین نیک تحصیل علوم و تمیم تحصیل خط باید پرداخت و اوقات

عمر عزیز را بان کبیت قطعات لایعنی صرف حرکات

نعوباید بساخت وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته

بز بمبکر دوست که سه خواب واسده خیال است !!

عصمت وان همین دم را که حال است !! زیاده عمر باد و دولت

زیاد مبارکباد تولد فرزند گلشن مرادان برادر مهربان و چمن

مقصود ان مهربان برادران به امطاری ابر عنایت بهار سرای

حدایق دوران سرسبز دربان و شگفته و خندان باد

زباغ فضل الهی بدانکه سیم گفت !! نسیم لطف وزیده

گل مراد شکفت !! یعنی نونهال سرمایه اقبال از سلسلان

عصمت بسکوی برادرزاده ارجمند و هلال امانی و امال از اسمان

لکاسایه ان کرامقدر بجان پیوند در ساعتی که زمانه را سعادت

بوود خاطر را بهجت جلوه گر گردید و تبور قدوم میمنت لزوم چشم

منتظران نوید طلبش به انوار سعادت کامی منور گردانید عالم عالم

بهار مسرات باره در جوشش امد و جهان جهان نوای آن در

بی اندازه در کوشش شاید رود کار و رد ف فلک جلاجل

خورشید انداخته از غایت خورمی حیان حرح زده

کـ

که هوای فرحت فزای دو دره دامنش غنچهٔ خاطر فردوستان
گل گل شگفت و عروس شب خلخال ماه نو برپا کرده از نهایت بهجت
انبساط لوعی رقصیده که بسامع افروزی صدای زنگوله های پایش
دل جهانیان بهاران برا زبان از بهاگفت هر گاه که منجمان
دقیقه گزین و اختر شناسان عین الیقین رقوم زایچه اش بر صحیفه
امید کشیدند و نتایج بهره مندی و سربلندی را بمیزان خرد
سنجیدند طلوع سر طالعش بجمع خورد و کلان منتجی و برا
خود در خانهٔ عمر و دولت متمکن افتاد الله الله ظهور این کوکب
نور دیده دیده وران و سطوع این انجم انجمن افروز رهنمای
امیدواران را مبارک و میمون کناد و در آغوش الفت خوش
والدین زیر سایهٔ ابهامانه حدین بعمر طبیعی بهره ور گرداناد
کوکب دولت و اقبال و نیر جاه و جلال آن
سراسر افضال از مشارق تقلبات ابدالی بمال هلال
مثال در ترقی و تزاید باد لوم رسنامه سمنیت استمال
و در زمان مسرت بال امال نزدل اجلالی فرمود ار معاینهٔ

آن آینه صورت‌نمای شادکامی بصارت چشم و ابصار
چشم افزود به استماع نوید ظهور این تازه گل بهارستان
امیدواری غایت خورسندی نوعی به تنومندی بالیده که در پیرهن
نمی‌گنجیده و بسامع افروزی این مژده بهجت جاوید از نهایت خور
می به هم رسیده که دل در قالب عنصری برابر بالا گردیده جان
بخش جهان آفرین این نوباده ریاض کامرانی به نسیم عاطفت
در مهاد عافیت پرورده و بلبل و بهار نشو و نمای کرامت کشاد
و بنهال رتبه کامیس گلهای ارادات و ثمرات ازدیاد
درجات و ایات شگفته و مثمر داراد
نواب مستطاب معلی القاب فیاض زمان امیدگاه عالمیان دام اقباله
و اجلاله فدوی جان نثار جبهه انکسار بسجود آستان سپهر اثر
چون شنیده بعرض مستفیضان حضور فیض گنجور میرساند
در این ایام مسرت آغاز میمنت انجام نوید بهجت جاوید طلوع
نیر اقبال و سطوع کوکب اجلال یعنی تولد صاحبزاده همایون طالع
فروغ بخش شبستان شمعدان سمع گردید صدای کوس شادی

دلگوی از مژده مبارکباد ارمام فلک فرسا گوش هر یار سعید
هردوستان از غایت سرور سرمست گشته و بسبب ساز دلگشا
بدستک رنگی شادند و جهانیان از نهایت انبساط منبسط
گردیده پای خوش خرامی رقص برداری آغاز نهادند سمک
با سماک مالامال نشاط و ارض با افلاک لبریز مباهات گشت
رونق افزای بزم سپهر و چهره‌گشای شاهد مهر فرخنده همایون
کناد و این اختر فروزنده برج دولت و فرازنده لوای صولت
را به انوار اقتدار روشن‌تر از مصباح خورشید و ماه و دسته
بعمر هزار سال این مثال سال برابر ماهی ماه هزار سال فایز گرداناد
منشی بلاغت نشان در حفظ و
امان بوده شادان و فرحان باشند عرضی تهنیت اسلوب
متضمن بر نوید تولد فرزند ارجمند در ساعت سعید و اوقات
حمید رسید خوشنودی خاطر هزار بالا گردید تا شاخسار سطور
عبارت رنگین که برگ برگش گلهای شادکامی بر بهار لطف
و دماغ نظارگیان را به بهجت هر دو باره حسن حسن معطر گردانید

و هوای فرحت فزای میمنت اکتسی که از شهوب مفرح القلوب
نجوای مضمون مسرت مشحون راحت جان می افزود غنچه
دل را گل گل شگفانید کوس شادی بر بام دوز صدای
خوری فرداد و نسیم مبارکباری این خوش خبر از سود زیدن
آغاز نهاد و بر فرص آسمان فلک ریزش ساد مانی سبب ارالخم موفه
وزنسانی ارز و مندان رالبطای گلهای طلا و این امید چون آن
سر کلچین شد و غنچهای جان را به انعام سیم و زر نقد مراد در
سو اسین گشت ان هوا خواه بلا اشتباه که بطفیل این مژده
دلکشا سو عود مراعات بودند خلعت دوشاله از توشکخانه
سرکار حسب دلخواه حیده بگزیند صلای یک یزار روبیه مبارکبار
محو مراد خود شکار با اعتقاد اغفاد که مبلغ معهود احسن بنا بر
انعام نجاو بان محل روانه شده خواهد رسانید ایام بکام
باد خانصاحب مشفق مهربان سلامت
دورین ایام تا مرجام فلانی خان که از مکان خود رکوه در اینجا
آمده بودند به اسر معالجه حکمای حاذق تا سه ماه پرداخته
دیر ابجار

دیه اظهار سبحان نیاز بر مدافع بخوبیست اخوان بصدق و الصدق
و حراب معروف است حبذا آنجا که از العدر باکر بر ندیری
ثبت نیاز شیخ فلان از این ظلمتکده وفات رخت حیات
بر انداخت و در عین جوانی که ثمره نخل زندگانی هم بدست
کوس رحلت بنوی بسوای عدم نواخت نوعی غم و الم
بر پس ماندها گذشت که چه بر نگارد و بحدی تاسف و تالم
بر داشته گشت که چه بر طراز در بر سر فرزندان دم چه اید بکریو
از گزارش کردن دون عجز صبر چه چاره دارد و درد ار بوملون
سوای شکیبائی چه علاج الصاحب بسم حاضر به ارادات الهی
و شاکر بر مقدرات نامتناهی بوده عنان اختیار از دست
ندهند در رضا القضا صادر داده بصبوری که درین امور ضروریست
بر دارند زیاده چه گذارش نماید
مهربان دوستان سلامت بوقوع واقعه جگر دوز و شیخ
سالجم سلیه سوز فلانی خان حالتی که به اندوه ملال گذشت
دل داند دیس ورین امور تا کر انسان ضعیف البیان

را غیر از جزع و فزع که عادات عوام الناس است هیچ
بنظر نمی آید و اشک سیل سرشک از چشم بسیار دیده
بی اختیارانه چون قطرات باران می بارد چکنند و چه سازند
که مقام لاچاری و بی اختیاریست بعد چندی یاد که بچشم تصور
در دریای تفکر فرو رفتم گریه و زاری را محض لاینفع دیدم
بصبر و شکیبائی گرائیدم و آن روح پاک را بالفاتحه یاد آوردم
خدا انس مغفرت کناد باید که اصحابان از طرف اینجانب
به تسلی و دلاسائی و استمالت آن رحلت کردن فلک
جا خواهند پرداخت اگرچه این جسم پاره بمراسم تسلی اند
مال نمی پذیرد لیکن بمکالمه ظاهراً و از انصائح انسان
نمانند ابر بیداد ایزد پرداختن مراسم و بادارای و لوازم
تحکما بیجا ایست
محبت العصر املاد لهرا عقده کشائی بسته کاران صاحب دلی
امیدوارانم مد ظلهم و اجلاله عمر جهر بار ندابر مدام امراض
مزاج وهاج سعادت امدورند خدمت شریف گردیده
بود.

40

ساید بدریافت تا رسای این امور و طمع داری وفور بکار

فرمای با مور شده از انجا که از دست گدای لی تواناید هیچ جز آنکه

بصدق دل دعا کند بدعوات صحت و ایت سرا سر بغایت

و ترقیات و درجات مواظب بید است و لعه عوض هفته

عشره سامع افروزی تو بید خیر بها سفید حضور مسوبود را

سکت الحال شد اید نیز بالکار را سامعدی ر در نگار بانگار

اسهم دیدن سواید علاوه این مس از بن که بارباب جناب

قبضاب میکرد انداز اد لو از سر کمال التعاب بمفخر

عز امتیاز مباهت و کلمات لطف ایات از فرط انبساط

در سر گنجیده سر افتخار به اوج عزت می افراخت حالا که

بحسب ظاهر از قرب سر لیت دور افتاده عاشق تحرعشق

جبرت است چه قصور از بار دور افتاده اگرچه کرده ورم از

لطف نوادم دور لطف بس انست علی دل ابس است ولله

من ایعقد بس است زیاده چه

حضرت صاحب ناذبی برحق شامی سطله سلمه الله تعالی

و دستخط رقیمی که بدست صفای این بیمقدار رسیده
سبب سرشاری خجلت بالمره از دست مراحم کرمند بنده
در روی صحبت گردیده و قدم سرقلمی که در خانه عنبر انزار دلق
افزا گشته مفلوک بخششی سلوکی ابرستند اصعالیسه جای
که اینقسم اعجاز مسیحای و استکمال فقرای باشد سلک
دسته راجه بداخلت و رسائی مکرمت فقرا صاف قدر بنده تا الحال
که از راه نوازش حکم الوالمعالی را بمعالجه خواهش شده
مجبور بوده والا چه ممکن که از فرموده حضرت مکرمت گستر
مخالفت دکادر سر مورد نمود بهر حال امیدوار عفو تقصیر
اسباب بسرپای مرید ادر دیده را دارد زیاده ادب خد
بیت
مرزا صاحب مهربان سلامت

هنگام بر دانگی آنطرف نیابت فرستادن فهرست دهات
تنقید جمع و واصلباقی گذشته شصه فهمانیده شده تا حال بیح
ایصال نیامده باعث حسرت اینقدر تغافل و تساهل در مرسلات
مالی از دادهای ایشان جای تعجب گشت باید بمجرد ورود تنقید نامه

[illegible]

41

بر مهدیت وبهات واجلبافی از استکار بمواجهه ودو سخط
قانلوبان درست کنانیده ارسال حضور نمایند واحوال
رجوعات رعایا که کدام کدام آمده حاضر شده اند وآنها که
سر انحراف از حلقه رعیت بیرون نهاده از راه نحوست
فیلسوفی بهر کری طلبیده باشند اسم باسم نوشته که
تدارک قرار واقعی کرده شود چرا که بالفعل دایره دولت
ابد کامل متعالی در انجام دل اجلال دارند همه اینها چقدر
کار است هرگاه که الوالصاحب سر دو سه کار خواند شد
عرصه بعید خواهد کشید صداقت پناه بهر غلالی را لصد سازند
که فردا فردا دو از جام مانده روز بر زد دی نثار کرده سبعه زر
موجودات را در انبار رسانند که حقایق هر که مفصل زبانی
معروض دارند • سیادت پناه شجاعت
دستگاه میر محمد شاه در حفظ الهی باشند شنیدی مبلغ برار ده
روپیه رسید جای تعجب جای گردید که در همه پرگنات
نصف حریف وصول شده وایشان تا حال چهار انی

هم لی باقی نگردیده این راجه تصویر نماید لازم آن بود که از
ریزشت برگنات زیاده منگر فسرکه ارسالی جلوه ظهور میدانیو
در باب تحصیل زر و روت و تغافل بکار نمی اید بقدر زر است
باکه سال راه بسیار دیر بز زر بعرض وصول نباید باید که حریف
نصفی که چهار برابر دیه میشود زود تر ارسال حضور نمایند و
اینده را از سرکار فقط الضبط میسر سناده باشند در باب
تغافل و لاپروایی خوب نیست
بنیخت پناه تهور دستگاه شیخ نور الله محفوظ باشند عرضی
مرسله متضمن سراندیشه افراط باران که اکثر دهات شمار
شده و رعایا بسبب غرقی زراعت و خوف ادای
زر حراز کرده رسیده از آن جا که باران از رحمت الهی
کفته اند انشاء الله تعالی ربیع خوب خواهد شد و تلافی حریف
بعمل خواهد امد لازم است مردمانی را که جانهای اتهار را
ایستاده و سعد در اند بطرف از سرکار باید دلاسه که جا به
خود درست ساخته اباد شوند و بخاطر جمع تردد ربیع
نمایند

نمایند و اینها مخوف گشته که رنجه اند طلبیده تسلی و دلاسا نمایند

42 که زر خریف موافق سند کارکرد خواهد شد مگر آینده را الوعی

تردد ربیع باید نمود که نقصان خریف رفع شود و اجاره ما با

گردد و در باب مقابله تعویق سعی بلیغ بکار برده حسب المسطور باید

پرداخت و در و در بموجب سند کار پله بندی زر نموده وصول

باید ساخت باقی خریف را در فصل ربوب فهمیده بگیرند

و بگیر بر وعده نگاه دارند خان ولیخان محمد خان

بعافیت باشند لاله فلانی سه بندی مبلغ دو هزار روپیه

که واعد فهرست دیهات و اجلاقی گذشته و فرد افزون و در انعام

یازده رز رده رسیده احوال هر یکی نه و سه بدستی بفصل مرو صدا آن

اطلاع و ست داده باید که بالفعل تنقیح جمیع سال گذشته

را بابت خریف قسط بندی از زمینداران کناینده جستجو

تحصیل جاری بدارند بهنگام تشخیص اضافه و کمی بر جمع خواهد افتاد

بعمل خواهد آمد الحال زبرای تقدم است دلنشین رعایا ز حرف

که تردد ربیع قرار واقع نمایند و در این پیش نهاد خاطر داشته

بحکمت عملی زر حریف را با دریاه لفاظ الکهن باقی
باید ساخت و دزند و ربع سرسبی بو فوره بکار باید برد
زیاده تقید   نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله
واحلاله اداب کورنش بجا اورده بعرض میرساند ارشاد
شده بود که بجمیع تمام بکارسه کار مستعد باشند
سه و خرج مشغول و سخط کرده خواهد شد بر طبق امر قدر را از
از دل و جان خاطر است لیکن مردمان که از قدیم رهین اند
عرصه ده ماه است که هیچ بنا مه تکلیف بدرجه کمال دارند
میخواهند که روز کار کذاشته بروند از فضل کریم امیدوار
است که انچه مرکوز خاطر عاطر باشد و سخط خاص
فیرسی درجه تمیت انها نفر کرده وبد و موافق ان اجراف
خود داشته اوقات بسر برد خورشید عالم تاب اقبال
از مطلع جاه و جلال لا زال تابان و درخشان باد

نوالوبد

43

نواب صاحب جان مهربان قدر افزای سفیدران سلمه الله تعالی

خانه زاد کمترین بدرود جبین نیاز

بسجود آستان سراسر خود سوده بعرض باریابان محفل

فیض منزل میرساند حسب الارشاد گرامی شاید دسته الارکان

خاکسار از جمعدار که بجمعیت یکهزار سوار دو رساله همین قدر از یاد سپرده

بود و آمده در مکان فلانی مقام نموده امیدوار آستان بوسی

امر شود که از اینجا رفته همراه خود بملازمت اکبر حاضر رساند ،

که در صحابحشمتان اعزاز بارده و اعتبار بی اندازه دریابد واجب

بود بعرض رسانید

[illegible]

سوال میکند و استفتا مینماید

حضرت العباد فلانی برای مدت سه سال است که سوال و جواب

شادی بنده زاده بخانه فلانی بصبیه فلانی در پیش بود از باعث

بعضی امورات تقرر نیافته و بخانه فلانی که از اکفا کان

نموده اند خفر گشته چنانچه رسمیات ملکی وغیره بر طبق اسعد عالی
طرحسن بخوشنی انجام بعمل نیامده الحال که ایام قریب رسیده
به اغوای فلانی که از عدم تقرر نسبت مخالفت قلبی بدل
داشتند و الدبیر چه تلفنه فرستادند که مادر طفل لی لکاتی از
بسبب یامان راجع نسبت از مناکحت بنده بسته ها واقف
اند بلکی اکثر مردمان که دران وقت حاضر بودند بسر موجود واند
آبر بسر از برای صدق مقال گواهی داشته باشد مهر خود ثبت
نماید که منقریان منفعل شوند و ساده مالی بعمل آید عند الناس
مشکور گردد و عند الحق ماجور گردد ماجور

مشفق مهربان کرمفرمای سلامت به اظهار فلانی خان
دریافت شده بود که مادر طفل لی لکاتی از بعضی اجنبی
حرکات ناشایسته بعمل آمده لی تحقیقات تلفنه فرستادم
الحال که از چند کس مردمان دریافت نمودم معلوم شد که
نبتر سوال جواب شادی چه خانه طور همین طفل در میان آورده
دالصحب قبول نکردند از بجانب مخالفت مثم اعتبار بازرده

مخلص

محو اسعدکه این نسبت هم برگردد با هم با خوبی بما اید ان
ازانجا که بنده را در بین هیچ سبک و سمه نسبت و تمانده لهذا که این ش 44
مینماید که انصاحب لب به انجام امورات شادی بردارند مخلص
در نیاز نسبت برایام معهوده کرده خواهد شد از دل و جان
راضی ایم بنابر اطلاع مرقوم ساخته

رفعت و عوالی پناه محفوظ باشند

موضع فلانی عمله پرگنه فلانی مضاعف صوبه فلانی بن ابتدای فصل
خریف سنه ۹ فصلی در وجه مدد معاش فلانی نموده شد
باید که موضع مسطور را بتصرف و تعلق مشار الیه واگذارند و لوجهی
من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد
نطلبند تا مال الحال زر جمع ان در حساب مجری و محسوب
خواهد شد تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲۰۹ هجری مص

سیادت پناه دستور دستگاه محفوظ

باشند در سوال ایر داد به تواب بندگان عالی در باب مساف
موضع فلانی متعلقه پرگنه فلانی هم فلانی از ابتدای

فصل خریف سنه ۱۲۰۵ فصلی بشرف اصدار یافته بایدکه ان

مزارعت بنا بر موضع مسطور را به تعلق دانسته مشار الیه

واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند در باب

تاکید دانند   چون دربار دعاگویان رسید از ان

پرگنه فلانی بدانند چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مسطور

بعهده رفعت و عوالی مرتبت فلانی مقرر و مفوض گشته

بایدکه رجوع شده حالات محالات من و عن ظاهر نمایند

و در وجه نخواهی سرکار حاضر باشند سعی مسمی الیه آنکه

رعایا را از حسن سلوک خود راضی و شاکر داشته بخیال سعی

و نزد و نمایند که تنگ حسب زمین لایق زراعت افتاده

نماند و در تشخیص و تحصیل جمع بی کار نبرده که سال بسال

اضافه نمایان گردد و زر سرکار و فصل بفصل قسط بقسط برده

بعرض وصول آورده و بر پرگنه را در ماه بیباکی با دام آخر ساق

نمایند و باحالات رعایا خود ناشناسند و دوامی لی

مثقبلح حماره تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲۰۹ هجری

45

مثل

باسم عزیز القدر فلانی آنکه

در سولاخدمت بیستکاری سرکه فلانی بعهده مشار الیه مقرر نموده شد
باید که بکار فرمایانجا بحررسی تمام دارسیده واز خام بقیه بهفته
و خرافروزی بر روزه دار سنه ماه داری وسیاهه بجنس خرج
سالها تمام و دیگر کواغذ موافق ضابطه درست نموده ارسال
حضور نموده باشند دائی و دریلی سنه متعرض حضور بخرج نشود
دربین باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲ هجری

باسم شجاعت پناه شهامت دستگاه فلانی

در سولاخدمت داروغگی سکان فلانی بعهده مشار الیه مقرر نموده
شد باید که سوداگران را از حسن سلوک خود راضی داشته
خیانت تعاسی نورزد نماید که بدلجمعی تمام آمد و رفت و از دیاد روز بروز
افزونی محصول سرکار گردد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ هجری

باسم عزیز القدر فلانی آنکه خدمت میر بحری
سکان فلانی بعهده موما الیه مقرر نموده شد باید که بحررسی
تمام دارسیده بکار دبار سرکار مشغول و سرگرم باشند

ماهیانه که ده در وجه خرج ماهواری پال و سوای در بست کرده ارسال

حضور نمایند دامی و درمی نفی نباشند متعرض بخرج نویسند و درین باب

تاکید دانند تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

نشان باسم خوانین دولتخواه ارکان و دیگر رسیال طرفی سرخ الابکه ده منزل جهکره بنابر آوردن اجناس

غله وغیره سرکار فلانی ازان طرف آمد و رفت میدارند

بنابران نوشته میشود که محصول وغیره مزاحم نشده از حد بحدود خود

بسلامت واگذارند و درین باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ

فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

باب عرضداشت

سواد حسب باسم ... در گاه فلانی امیدوار فضل دارم که

باب قبض

آنکه مبلغ ... روپیه بابت تنخواه شهر جمادی الاول از تحویل

فلانی تحویلدار سرکار وصول یافته در قبض و تصرف خود آورده ام

بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که

سند باشد مبلغ ... فقط تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

منکه فلانی ملازم سرکار ام مبلغ ... روپیه

که نصفی ... تنخواه میشود از تحصیل فلانی فوجدار ...

فلانی

فلانی خوطه‌دار نایب تحواه شهر فلانی وصول یافته در قبض و تصرف
خود آوردیم بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد
که سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ ۹ هجری

کرایه نامه

یک منزل حویلی پخته و حمام معه دالان و حجره و دروازه و دیوان خانه
و غیره بکرایه مبلغ چهار روپیه در ماهه از نزد فلانی معرفت فلانی گرفته
در قبض خود آوردیم اقرار آنکه وجه کرایه ماه بماه میداده باشم این چند کلمه
بطریق کرایه نامه نوشته داده شد که سند باشد مبلغ للوجه لطف
عیان تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ ۹ هجری

منکه فلانی ام چون یک منزل حویلی پخته و حمام معه دالان و حجره
و دیگر کهریل و غیره از نزد فلانی بکرایه چهار روپیه گرفته در قبضه
خود در آوردیم اقرار آنکه وجه کرایه ماه بماه میرسانیده باشم هیچ عذر
بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق کرایه نامه نوشته داده شد
که سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی

منکه فلانی ام
چون مبلغ یکصد روپیه بطریق قرض سودی دو روپیه سیکره
از نزد فلانی مهاجن گرفته در تصرف خود در آوردم اقرار آنکه

و در ابدالی بخواه ادا سیازم بنابران الحجة کلمه بطریق تمسک نوشته

و داده شده شد باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی

سنه ۱۲ هجری باآنکه مبلغ فلان از روپیه سکه از رو فلانی ساکن فلان

بطریق قرض گرفته و در تحت و تصرف خود در آورده و سود سر بقد

یک روپیه در ماهه مقرر نموده شد ان مبلغ تحریر فی التاریخ

فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ هجری مسکه فلانی اسم چون

مبلغ یکهزار روپیه بابت و سکه دان حصه میشود و اصل از سرکار

فلانی دام دام وصول یافته در قبض و تصرف خود در آوردیم بالفعل

وای و دیمی باقی نمانده بنابران الحجة کلمه بطریق فارغخطی نوشته

داده شد که شند باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی

سنه ۱۲ هجری باسم فلان ولد فلانی آنکه چون بحمد الله

از العهده خدمتکاری و عزت نوکر داشته شد باید از کار و بار خود

مستعد و سرگرم باشد ولی رخصت جای یاتر دو و آنچه از ...

خود لم نماید لن ان کنند و اگر توکری از خیو کدار د و جا بطه سرکار

مندکه داده لقمه دهد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ هجری

من

منکه فلانی ولد فلانی ملازم سرکار فلانی ایم حاضر ضامن اسم

فلانی والد فلانی که در سرکار فلانی بعلاقه فلانی بعهده خدمتگاری

وغیره نوکر شده میباشم اگر سرکار انگریزی رخصت جائی برود

حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم

بنابران این چند کلمه بطریق حاضر ضامن نوشته داده شد که سند

باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۹… هجری

منکه فلانی ایم چون فلانی که بر من دعوی مبلغ نموده

است بحضور صاحبان مچلکه نوشته میدهم که اگر از روی تمسک

و گواهی حرفی بر من اثبات شود بلا عذر ادا سازم و همین قدر

جرمانه سرکار دهم بنابران این چند کلمه بطریق مچلکه نوشته داده شد

که سند باشد تحریر فی التاریخ شهر فلانی سنه ۱۲۹… هجری

باسم فلانی زمیندار مبلغ پانصد روپیه سکه حالی قسط ماه اگهن معرفت

جمعدار در تحویل فلانی فوطه دار داخل سرکار شد و فرد سیاهه

بتحویل آمده جمع عشر مبلغ تمام شد کتاب مجمع القواعد

ماه …

بخط بدخط سهو نسیانی لب … لعل کایسته سری باستب

کهیری بساکین ملالیو حالا در شهر لکهنو صورت انجام بتاریخ سیزدهم ۱۳
شهر ربیع الاول یوم جمعه صورت تحریر یافت

هرکه خواند جمع دعا دارم
زانکه من بنده گنه گارم